

اگر تا این اندازه هم از اوضاع ایران و جهان بی خبری،  
بی توجه به آن که اهل سیاست باشی یا نه، به دشواری  
قادر به رها کردن خود از کجراهی و بهره کشی سیاسی  
خواهی شد.

## جامعه شناسی نجات ایران (گره های ساختاری و راه های برون رفت)

دکتر رضا آیرملو  
پروفسور جامعه شناسی در دانشگاه های سوئد

## بخش ۴

پرسش و پاسخ  
بر اساس تحلیل داده ها



## پرسش ۱

- نهادها سیاسی ما این پدیده پیوند ارگانیک رژیم جمهوری اسلامی با منافع و استراتژی های "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" را چگونه می بینند؟  
- پاسخ:

تحلیل داده ها: "آب در کوزه و ما دور جهان می گردیم"  
جدول های ۱ و ۲ به صراحت نشان می دهند که ایران در مرکز استراتژی امپریالیستی غرب و شرق قرار دارد. هم نفت کالائی امپریالیستی است. هم وابسته ماندن به درآمد نفتی در راستای برنامه وابستگی به بازار جهانی و کشورهای صنعتی است. هم تجهیزات جنگی در انحصار امپریالیسم جهانی به رهبری آمریکاست، هم وابسته کردن کشور به کالاهای وارداتی به معنی پذیرش وابستگی به امپریالیسم است، و هم ایجاد تهدید برای مجبور کردن کشورهای منطقه به خرید اسلحه، یاری رسانیدن به اجرای استراتژی امپریالیسم جهانی است و و. از این همه نتیجه شده که **جمهوری اسلامی نماینده و مجری امپریالیسم جهانی است.** به بیان دیگر، مبارزه با رژیم اسلامی همزمان به معنی مبارزه با بازار جهانی به سرکردگی آمریکا هم هست و بر عکس. "آب در کوزه و ما دور جهان می گردیم!"

بر این اساس، نیروهای مثلاً ضد امپریالیست ایرانی احتیاج ندارند به بهانه مبارزه با مثلاً امپریالیسم آمریکا، پشت به مسائل ایران بکنند و به جای آن مثلاً در عراق و افغانستان، یا آمریکای لاتین و افریقا به دنبال امپریالیست ها و سیاست های نواستعماری شان بگردند. در واقع، "ایران محل ملاقات و همکاری رژیم اسلامی و "بازار جهانی به سرکردگی آمریکاست". ایران نقطه تلاقی منافع رژیم جمهوری اسلامی با منافع استراتژیک بازار جهانی است. از این روست که مبارزه با رژیم اسلامی، مبارزه با بهره کشی امپریالیستی به سرکردگی آمریکا و غیره هم هست و بر عکس. یعنی همراهی و همکاری با یکی از این دو، به معنی تأیید آن دیگری هم هست. این نتیجه گیری نیز نشان می دهد که همه آنانی که مبارزه با آمریکا و بهره کشی خارجی را از مبارزه با جمهوری اسلامی جدا می کنند، آب به این آسیاب مشترک "رژیم اسلامی" و "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" می ریزند.

## پدیده وابستگی و بی توجهی تشکل های اپوزیسیون سرنگونی طلب

### ۱) رهائی طلبی به هر بهائی

بخشی از نهاد های اپوزیسیون ایران کلید سرنگونی رژیم اسلامی را در پایتخت های کشورهای ابرقدرت بازار جهانی می جویند. یکی از این ها برای سرنگونی رژیم اسلامی به دنبال باز پس گرفتن حکم حکمرانی خود، مدتهاست چشم امید به معجزه کاخ سفید دوخته، و دیگری همه هم و

غم خود را صرف گرفتن قول حمایت از مقامات سیاسی، سناتورها و نمایندگان مجالس اروپا و آمریکا می‌کند. تشکل سیاسی اخیر حتی حضور خود در منطقه را مدیون حمایت و تعهد آمریکا می‌داند. و از هر مدتی در رسانه‌های جمعی اش به همکاری اطلاعاتی اش با آمریکا اعتراف کرده و از دادن اطلاعات مهم در مورد کشور و تأسیسات نظامی و اقتصادی آن به آمریکا به خود می‌بالد. میزان و وسعت این همکاری‌ها و بهای متقابل اینگونه خدمات اطلاعاتی روشن نیست، ولی طبق همان منابع خبری گویا آمریکا استقرار نیروهای شبه نظامی این نهاد سیاسی در نزدیکی مرزهای ایران را تعهد کرده، و حتی گویا مقامات سنای آمریکا هر از مدتی به شکایت این نهاد سیاسی ایرانی واکنش نشان داده، اخلال در اجرای آنچه "تعهدات آمریکا در مورد حفظ امنیت قرارگاه مستقر در عراق" خوانده می‌شود را مانع شده و حکم صادر کرده است. با وجود این همکاری‌ها، ظاهراً اینان و به خصوص آن نهاد سیاسی بی‌که به شرح فوق همکاری سازمان یافته‌ای با آمریکا برقرار کرده، حتماً نمی‌پذیرند که رژیم جمهوری اسلامی، همین آمریکا و منافع شان را نمایندگی می‌کند و کمک خواستن از آمریکا و اروپا برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مثل "بردن شکایت دزد به پش مال خراست!"

با این وجود، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اینان اساساً هویت نواستعماری و آمریکائی رژیم جمهوری اسلامی نمی‌بینند، یا می‌بینند و آگاهانه این موضوع مهم و حیاتی ایران و مردم ایران را ندیده می‌گیرند؟ آیا اینان واقعاً از درک پدیده در هم بافته شده آمریکا و رژیم خدمتگزارش عاجز اند و نتوانسته‌اند به کنه نمایندگی شدن امپریالیسم جهانی به رهبری آمریکا به دست رژیم جمهوری اسلامی پی ببرند، یا که با آگاهی از این پدیده و مناسبات، بر آنند تا از سوی آمریکا و اروپا برای پیشبرد استراتژی استعماری شان در ایران برگزیده شده و به جای رژیم جمهوری اسلامی انجام وظیفه کنند؟

برای پاسخ به این سؤالات و فهم و درک درست موضع گیری این نهادها لازم است هر دو سوی باور سیاسی آنان در مورد رابطه رژیم جمهوری اسلامی با "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" را مورد بررسی قرار دهیم.

**فرض اول** این است که اینان نیز به وابسته بودن رژیم اسلامی به ابرقدرت‌های بازار جهانی باور دارند، و رژیم جمهوری اسلامی را مأمور یا حداقل، خدمتگزار بهره‌کشی خارجی در ایران و منطقه می‌دانند. اگر چنین است، پس نباید انتظار داشت که این و سایر تشکل‌هایی که خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اند، برای برانداختن این "خدمتگزار بهره‌کشی خارجی" از تخت قدرت‌ش به دامن همان اربابان خارجی بی‌بیاویزند که رژیم به خدمتگزاری اش کمر بسته است. پس یا این فرض در مورد این نهاد‌های سیاسی بی‌که برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی به دنبال آمریکا و اروپا می‌دوند، صدق پیدا نمی‌کند و آنان رژیم را وابسته و خدمتگزار ابرقدرت‌های خارجی نمی‌پندارند، یا با آگاهی از محتوای مناسبات ارگانیک بین رژیم و بازار جهانی به

سرکردگی آمریکا، می خواهند این ابرقدرت ها را قانع سازند تا مأموریت استعماری رژیم را به آنان واگذار کنند. در این صورت، اگر آنان به دنبال همان اربابان و همان وظائف می دوند، باید **نامیدانه** نتیجه گرفت که حتی اگر رژیم هم بر بیفتد و این تشکل های بزرگ اپوزیسیون به جایش بنشینند، **وضعیت ایران با بر سر کار آمدن تشکل هائی این چنینی تغییر مهمی نخواهد کرد و همان خواهد شد که هست.**

**فرض دوم** این است که این تشکل ها، ادعاهای استقلال طلبانه و ضدامپریالیستی رژیم را رد نمی کنند و کم و زیاد بر آنها صحه می گذارند. یک چنین ارزیابی یی به این معنی است که **گویا** رژیم جمهوری اسلامی به واقع با منافع بهره کشانه بازار جهانی و آمریکا درگیر شده و دارد مبارزه استقلال طلبانه و ضد بهره کشی امپریالیستی یی را پیش می برد. اگر این فرض درست است و اگر اینان به واقع رژیم خدمتگزار امپریالیسم جهانی را ضد امپریالیسم و حافظ منافع ملی ایران ارزیابی می کنند، در آن صورت، باید پرسید که آیا اینان از سردمداران آمریکا و اروپا کمک می خواهند تا علیه رژیمی که **مثلاً** "مبارزه استقلال طلبانه ای" را پیش می برد، بلند شوند؟ این آیا به معنی مبارزه علیه استقلال کشورشان نیست و کشور و مردم شان را به زیر یوغ بهره کشی استعماری نمی برد؟

**اگر آری!** که با وجود اینان و از طریق این نهادهای سیاسی اپوزیسیون مدعی آزادی و دموکراسی نه می توان به آزادی دست یافت و نه به مبارزه آزادی خواهی دست زد. **الفاتحه!**

اما اگر پاسخ اینان به این سؤال **منفی** است، در آن صورت هیچ فرض دیگری باقی نمی ماند جز آن که بگوئیم اینان یا هیچ فرضی در مورد رابطه رژیم اسلامی با "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" ندارند، یا در این رابطه به کلی دچار تعارض شده و بدون آن که بدانند چرا "گاهی به نعل و گاهی به میخ" می زنند.

**فرض سوم** هم این است که اینان نه درکی از این مناسبات تعیین کننده دارند و نه قادر به ارزیابی روابط جهانی رژیم جمهوری اسلامی اند. به بیان دیگر، اینان در یک مبارزه سرنگون طلبی وارد شده اند، بدون آن که تحلیلی در مورد نیروی مقابل داشته باشند. در این صورت، باید پذیرفت که ندیدن این مناسبات و عدم تحلیل در مورد رژیم موجود، فی نفسه بیانگر ضعف بزرگی است که بر منطق این نهادها و رهبران سیاسی اپوزیسیون ایران حاکم شده است. با وجود یک چنین ضعف ساختاری دیگر نباید تعجب کرد که چرا حکمرانی رژیم جمهوری اسلامی سی و اندی سال طول کشیده و می رود که سی و اندی سال دیگر هم ادامه یابد.

این چگونگی همچنین توضیح می دهد که چرا هیچکدام از اینانی که برای برانداختن رژیم حاکم به دامن آمریکا و غیره آویخته اند، در طول این مدت طولانی هیچ اشاره لطف آمیزی از این اربابان بازار جهانی دریافت نکرده اند، و چرا حتی نهادی که خدمات اطلاعاتی خود به آمریکا را با شادی تمام از رسانه های جمعی اش پخش می کند، قادر به رها شدن از برجسب تروریستی این سرکرده امپریالیستی جهانی نشده است.

این نیست جز آن که اینان انگار نه توجهی به پیوند این رژیم با بهره کشی جهانی دارند، و نه پدیده بهره کشی خارجی و نمایندگی امپریالیستی رژیم را زیر سؤال می برند. نه به موضوع وابستگی ایران به منافع و بهره کشی بازار جهانی علاقه نشان می دهند، و نه بهائی به تبعیت از "استراتژی تک محصول نفتی" و "خدمتگزاری به کارتل های اسلحه سازی فروشندگان اسلحه" می دهند. چرا؟ چگونه می شود باور کرد که تشکل ها و شخصیت های سیاسی چنین سابقه داری بدون وارد شدن در بحث بهره کشی خارجی و نقش رژیم اسلامی در این رابطه برای به دست آوردن قدرت حکومتی این کشور و ملت مبارزه کنند، جز آن که فکر کنیم که اینان به محتوای وظیفه جهانی بی که با بر سر کار آمدن خود به عهده خواهند گرفت دل نمی سوزانند، و به چگونگی حفظ منافع این کشور و ملت و راه نجات جان و مال مردم از تاراج جهانی و بین المللی بها نمی دهند. به بیان دیگر، "دعوا بر سر لحاف ملاست" و نه نجات، آزادی و دموکراسی.

**توضیح:** می بینیم که پاسخ هر چه می خواهد باشد، در همه فرض های ممکن، رابطه این تشکل ها با آمریکا و اروپا، رابطه ای زیر سؤال است و با هیچ فرضی به راه درستی نمی رود. در ضمن می بینیم که همه این نتیجه گیری ها حاوی انتقاد و حتی اتهامات بزرگی به این تشکل های خواهان سرنگونی اند. این انتقادات و اتهامات رفع نمی شوند، مگر آن که اینان به موضوع بهره کشی خارجی و نقش متقابل رژیم جمهوری اسلامی بها داده، هر چه زودتر نظر خود را در این موارد حیاتی برای اطلاع افکار عمومی ایرانیان توضیح داده و منتشر کنند. این مهم البته به این آسانی ها اتفاق نخواهد افتاد و این نهادها در مورد این مناسبات حساس و تعیین کننده خود به این سادگی ها لب به سخن نخواهند گشود، مگر آن که مردم و قبل از همه هواداران و اعضاء این تشکل ها که منافع حیاتی مردم و کشورشان را مقدم بر هر رابطه و تبعیت سازمانی می دانند، این سؤالات را به تکرار مطرح ساخته و از رهبران خود برای آنها پاسخ بطلبند.

## ۲) مبارزه با آمریکا جایزه دارد!

عدم فهم و درک پیوند ارگانیک رژیم جمهوری اسلامی با "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا، فقط مختص این نهاد های سیاسی نیست. جمعی هم با همین ذهنیت، مبارزه با آمریکا و امپریالیسم را بدون توجه به پیوند مستقیم آن با رژیم جمهوری اسلامی به محور مبارزه سیاسی خود تبدیل کرده و به خصوص با به راه افتادن هیاهوی حمله آمریکا به ایران، به خاطر عدم درک پدیده "پیوند رژیم اسلامی با آمریکا و منافعش"، به شعار "مبارزه با آمریکای متجاوز" و "مرگ بر آمریکا" پیوسته اند.

این جمع از طیف وسیعی از مبارزان آزادی تا طرفداران رژیم در داخل و خارج کشور تشکیل می شود. از چهره های مبارز مقیم ایران و همفکران گوناگونشان در خارج از کشور تا برندگان جوایز نوبل و غیر نوبل به سبب اصلاح طلبی و نه سرنگونی طلبی شان، از سیاستمداران بر خاسته از نیروهای چپ ضد امپریالیست دهه های پیشین و دوره جنگ سرد تا ملی گرایان، هر کس به سببی،

در این جریان شرکت دارند. اینان خاستگاههای ایدئولوژیکی و هم مقاصد سیاسی متفاوت دارند، ولی به خاطر "جدا فرض کردن رژیم جمهوری اسلامی با آمریکا و منافعش"، خواهی و نخواهی، مبارزه با آمریکا را عمده کرده و بدینوسیله به عمد یا سهو، رژیم را به حاشیه مبارزات خود می رانند.

لازم به یادآوری است که مدتهاست خط "مرگ بر آمریکا" خط مورد تبلیغ جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی از همان روزهای اول تشکیل خود، با شعار "مرگ بر آمریکا و غیره غیره" ادعا کرده که مستقل است و علیه بهره کشی جهانی است. اما از آنجا که طبق نتیجه گیری های پیشین، جمهوری اسلامی محصول پروژه امپریالیستی بازار جهانی و پدیده مشترک استراتژی های اسلامی-امپریالیستی است، پدیده تهدیدات و فحش کاری های سران رژیم نیز بخشی از این پروژه جهانی است. با این شعارها و نمایشات زرگری، رژیم اسلامی هم می تواند به آسانی منافع ابرقدرت های خارجی را پاس بدارد و هم جیره خواری امپریالیست ها را انکار کرده، از افکار عمومی مردمی که تقصیر همه دردمندی های خود را به گردن غرب و آمریکا می اندازند پنهان کند.

این است که برخی از این جماعت ضد آمریکائی، در این مبارزه به اصطلاح ضد امپریالیستی، خود را در کنار رژیم می یابند و به شکلی از اشکال در مواردی به دنبال خواسته های تبلیغاتی آن افتاده، در خدمت رژیم قرار می گیرند. در مقابل، رژیم هم فعالیت هائی را که شعارهای "مرگ و مرگ" توخالی اش را به میان مردم گول خورده می برند مورد حمایت قرار می دهد و به اجرای اینگونه بازی های عوامفریبانه یاری می رساند. این نیز توجیه می کند که چرا پروژه های مختلف بنا شده بر شعارهای دروغین "مرگ بر آمریکا و این و آن" در حال رواج است و چرا این فعالیتها در داخل کشور با ممانعت رژیم رو به رو نمی شوند.

## پرسش ۲

- آیا آمریکا برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی "اقدامی" خواهد کرد؟  
- پاسخ: نه و آری!

پاسخ نه از امروز تا زمانی اعتبار دارد که "استراتژی سبز تسلیحاتی" و وظائفی که از این طریق به عهده رژیم محول شده ادامه می یابد.

پاسخ آری زمانی تحقق خواهد یافت که یا استراتژی های موجود جهانی و منطقه ای تغییر یافته و تاریخ مصرف رژیم مثل تجربه برافتادن شاه به سر رسیده (یک)، یا مبارزات مردم ایران نشان داده که اوضاع بی ثبات است و این رژیم از عهده کنترل اوضاع داخلی بر نمی آید (دو).

یک- در فصل های گذشته در مورد تغییر استراتژی های جهانی و نتایج آن در کشورهای پیرامونی و ایران بحث کردیم. دیدیم که ابتدا استراتژی های جهانی تغییر می کنند و سپس به تبعیت از آن،



رژیم های دست نشانده جا به جا می شوند. دیدیم که این رژیم مجری برنامه های استراتژی های "سبز" و "تسلیمات منطقه ای" است. بدین معنی تا زمانی که این استراتژی ها ادامه دارد، بازار جهانی به سرکردگی آمریکا نیز خواهان دوام و بقای آن است و بر عکس. یعنی هر وقت هم این استراتژی ها تغییر کردند و استراتژی های جدیدی به اجرا در آمدند، این رژیم نیز همانگونه که در مورد برافتادن رژیم شاه تجربه کردیم، جای خود را به رژیم مجری استراتژی های جدید خواهد داد، "چرا که موج اگر باد برنخیزد محکوم به فناست".

**دو- از دید اربابان جهانی، بی ثباتی اوضاع به اشکال مختلفی بروز می کند و می تواند از قهر مدنی و بایکوت سیاسی مردم (مثل عدم شرکت در بازی های انتخاباتی، مجالس بزرگداشت و روزهای عزاداری منسوب به رژیم و ایدئولوژی شیعه گری اش) تا اعتراضات آشکار علیه تمامیت رژیم، شیوه ها و تاکتیک های مختلفی را در بر بگیرد. در شرایطی که رژیم جز از طریق سرکوب پلیسی قادر به کنترل نافرمانی و اعتراضات عمومی نیست، و مبارزه مردم می رود که به فاز بالاتری از سازماندهی و رهبری برسد، چراغ های خطر اربابان جهانی روشن می شوند. این است که رژیم جمهوری اسلامی از هر مدتی **آلترناتیو اصلاح طلب** خود را ارائه می دهد و برای گذر به جامعه ای که بتواند "با پنبه سر ببرد" می کوشد. تا کنون از این همه تلاش و برنامه ریزی هیچ نتیجه ای عایدش نشده، چرا که رژیم از ترس آن که "توبه گرگ مرگ است" قادر به تعطیل و تقلیل موقتی سرکوبی و استبداد دینی اش هم نیست.**

در زمان محمد رضا شاه، روگردانی مردم از شرکت در بازی های انتخاباتی و جشن های دولتی، تظاهرات دانشجویی، واکنش های سیاسی توده ها به دستگیری های سیاسی، ایجاد نطفه جنگ چریکی در سياهکل، تشکیل خانه های تیمی شهری، بانک زنی های سیاسی و غیره و غیره این **چراغ خطر** را برای آمریکا و غرب روشن کردند که "وضع در ایران بی ثبات و بحرانی است". این پیش بینی، آمریکا را برای رفع بحران در ایران به حرکت درآورد. این حرکت در رابطه با استراتژی جدیدی که در راه بود به سرنگونی رژیم منجر شد. در دوره رژیم جمهوری اسلامی نیز همان ویژگی ها کم و زیاد عمل خواهند کرد. حالا هم **نظر مردم و میزان همکاری شان با رژیم** ملاک مهمی برای خوب و بد بودن اوضاع است و سرنوشت رژیم را تعیین می کنند. بدین ترتیب، وقتی معلوم شد که مردم با رژیم در **قهر و اعتراض** به سر می برند، در بازی های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اش شرکت نمی کنند و حتی بیش از آن، مبارزه مردم به کانال هائی افتاده که ممکن است برای عوامل بازار جهانی به سرکردگی آمریکا قابل کنترل نباشند، **چراغ های خطر** اربابان جهانی شروع به چشمک زدن خواهند کرد و سرنوشت رژیم و آلترناتیوهای آن را به بحث خواهد گذاشت.

## - مشخصات ایده آلی رژیم و هیأت حاکمه در ایران

اربابان بازار جهانی به طور معمول به دنبال رژیم و هیأت حاکمه ای می گردند که هم برای حفظ منافع بازار جهانی **آبادگی و توانائی** داشته باشند و هم بتوانند قاپ مردم را دزدیده، از **محبوبیت و اعتماد** مردم برخوردار باشند. در زمان شاه اشتباهی مردم برای رژیمی اسلامی تحریک شده بود، آنها هم یک چنین آشی پختند. این بار هم نوع رژیم آینده به **سفارش مردم ایران** بستگی خواهد داشت. تا حالایش که مردم "جناح اصلاحگر رژیم جمهوری اسلامی" یعنی "اصلاح و نگهداری رژیم جمهوری اسلامی" را خواسته اند، آنان نیز به این راه می روند. فردا اگر مردم ایران تغییر عقیده داده و رژیمی لائیک و معتقد به حق و حقوق شهروندی و دموکراسی بخواهند، آنها هم این غذا را آماده خواهند کرد. در واقع، برای بازار جهانی به سرکردگی آمریکا، حفظ تقسیم کار "تک محصول نفتی" و "وظائف منطقه ای" ایران مهم و تعیین کننده اند، نه این که چه کسانی با چه سابقه ای بر سر کار می آیند، یا چه شیوه های حکومتی انتخاب کرده، مردم را چگونه اداره کرده، به کنترل در می آورند. روزی دل این مردم برای اجرای قوانین شرعی لک زده بود و آمدن "آقا" را می خواستند، آنها هم در آن خط پیش رفتند، حالا هم اگر نشان بدهند که از این نظم اسلامی خسته شده و خواهان تبدیل از "امت بدون حق و حقوق اسلامی" به "شهروند با حق و حقوق به رسمیت شناخته شده جهانی" هستند، آنها هم برای پختن این غذای جدید دست به کار خواهند شد.

**توضیح**- این بحث های ساده شده نباید به این معنی تعبیر شوند که از دید نگارنده، آمریکا و نیروهای خارجی همه کاره و مردم ایران هیچ کاره اند، بلکه بر عکس، سعی من آن است که نشان دهم حتی اگر تمام سرنوشت ما در دست های بازار جهانی و آمریکا و دیگران هم می بود، که نیست، باز هم خواست ما مردم ایران تعیین کننده می بود و شکل و شمایل رژیم ها را تعیین می کرد. اگر آن ها قادر به انتخاب هیأت حاکمه ایران هم می بودند، از خواست ها و مبارزات ما مردم این کشور الهام می گرفتند. می خواهم بگویم که خمینی و جمهوری اسلامی را ما مردم ایران خواستیم و آنها بر سر کارشان آوردند. حالا اگر ناراضی هستیم، باید خود و راهپیمائی ها و حرکات آروزمان را ملامت کنیم. باید مواظب باشیم که این بار خواست واقعی و ته دلمان را بیان کرده و نشان دهیم. به دنبال حرف های نامربوطی مثل "انتخاب بد از بدتر"، "این قدم اول است"، "انشالله گریه است"، "حالا این ها را می آریم، بد بودند عوضشان می کنیم" و مانند این ها نرویم. اگر هم رفتیم، "مثل کسی که خربزه می خوره و پای لرزش هم می نشینه"، باید گناه وضع به وجود آمده را به عهده بگیریم و به گردن این و آن نیاندازیم. خودمان را مسئول ناخشنودی ها و دردمندی هایی بشناسیم که از خواست، انتخاب و جانبداری های ما ناشی شده اند، "خودم کردم که لعنت بر خودم باد" و نه پروژه های سیاسی بی را که از ما و واکنش های ما نشأت گرفته اند.

### پرسش ۳

- در حال حاضر، "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" طرفدار چه رژیمی در ایران است؟

- پاسخ: بدون شک، رژیم جمهوری اسلامی.

برای توجیه این پاسخ، مراجعه به جدولهای ۱ و ۲ و مقایسه آنها را کافی می‌داند و سفارش می‌کند. نگرشی ولو کوتاه به این نتیجه گیری‌ها و ردیابی سودهایی که رژیم جمهوری اسلامی به جیب اربابان بازار جهانی می‌ریزد، نشان می‌دهد که غرب و آمریکا برافتادن جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند و نمی‌توانند هم بخواهند. چرا که "هیچ کس مرغ تخم طلائی اش را سر نمی‌برد".

فقط در یک مورد از موارد بسیاری که در این رابطه دخالت دارند، می‌توان پرسید که آیا صنایع و شرکت‌های اسلحه‌سازی آمریکائی که از برکت تهدیدات جمهوری اسلامی، مشغول مستقر کردن موشک‌های پیچیده ضد موشکی از کشورهای نفتخیز خاورمیانه تا اروپا هستند، می‌توانند حاضر به فروپاشی جمهوری اسلامی بی‌باشند که با تهدیدات خود این درآمدها را ممکن ساخته و می‌سازد؟ می‌توانند بر افتادن آدم‌هائی مثل احمدی‌نژادها، خامنه‌ای‌ها و سید حسین موسوی‌ها را بپذیرند؟ به روی کار آمدن رژیم لائیک که خواستار مسموم کردن توده‌های تحت ستم و بهره‌کشی با تریاک دینی نیستند را تحمل می‌کنند؟ یا بر سر کار آمدن سیاستمدارانی که به جای حفظ منافع بازار جهانی دل به حال این کشور و مردم می‌سوزانند را اجازه می‌دهند؟ و حاضر به تحمل نهاد و خط سیاسی بی‌اند که مذاکره سیاسی مدنی را به تهدیدات نظامی بدوی ترجیح می‌دهند؟ یا که نه، اینان حتی حاضرند برای ماندگاری این نوکران مثلاً "صدآمریکائی" خود، جان و مال فدا کنند و حتی اگر لازم شد، اسلحه به دست گرفته و برای ماندگاری شان بجنگند؟ برای پاسخ صحیح به این سؤالات کافیت خود را به جای آنان بگذاریم. آیا اگر ما به جای رهبران آمریکا، نمایندگان صنایع نظامی کشورهای تولیدکننده اسلحه، یا مدیران شرکت‌ها و کارتل‌های فراملیتی تولید و فروش اسلحه و نفت بودیم، حاضر به ترک این خدمتگزاران سودآور می‌بودیم؟ حاضر به تغییر رژیم و رهبرانی می‌شدیم که حداکثر هستی و دارائی کشور خود و همه کشورهای نفتخیز منطقه را صرف خرید تولیدات ما می‌کنند؟ یا آیا آن‌ها را مثلاً به خاطر "بددهنی و بی‌فرهنگی" دور می‌انداختیم؟ پاسخ البته که منفی است.

این است که در شرایط حاضر مردم ایران برای مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی نه می‌توانند روی حمایت غرب و آمریکا حساب کنند و نه حتی به حرف و قول آنان اعتماد نشان دهند. مبارزه برای آزادی در ایران، مبارزه ملی مردم ایران است و فقط می‌تواند با تکیه بر نیروی لایزال مردم ایران پیش برود. مردم ایران استحقاق آزادی و دموکراسی را دارند، اما رسیدن به این اهداف، بهای خود را لازم دارد و مبارزه دشوار و درازمدتی را طلب می‌کند. هواداران آزادی و دموکراسی باید خود

و مردم را برای یک چنین مبارزه **مستقل و درازمدت** آماده کنند. و شدیداً از مشغول کردن خود و مردم با مبارزات لحظه ای و گذرا و ریزه کاری های روزانه بیرهیزند.

### **توضیح:** لگدپرانی به ارباب بزرگ

با این وجود، ممکن است کسانی این همه شعار و فحش و بد و بیراهی که بانیان رژیم نثار آمریکا و ابرقدرتها می کنند را به حساب نارضایتی و جنگ و جدل با آمریکا بگذارند. و بر این اساس، انتظار دخالت نظامی آمریکا و سایرین برای سرنگونی رژیم ایران را منطقی بدانند. اما در بحث های پیشین نشان دادیم که بسیاری از این **اختلافات نه فقط "جنگ زرگری" بلکه محصول ضرورت پروژه اسلامی - آمریکائی جمهوری اسلامی است.**

در ضمن نباید فراموش کرد که هیچ دوستی و همکاری بدون اختلاف پیش نمی رود و همفکری بین یاران یک پروژه هم هرگز به ۱۰۰٪ خود نمی رسد. هیچ کارمند و مأمور وفاداری هرگز عین صاحب کار خود نمی شود و قادر به بجا آوردن صد در صد خواسته های وی نیست. حتی خدمتکاری که برای خریدهای کوچک روزانه مثل ماست و شیر و سبزی مأمور می شود، سلیقه خودش را دارد. راه و روش خریدش فرق می کند. طعم خاصی را می پسندد. روانشناسی ویژه ای دارد. عادت هایش متفاوتند، و راه و روش به خصوصی را برای خرید و حمل و نقل پیش می برد، کجا مانده مأمورانی به این بزرگی و مأموریت هائی به این اندازه تاریخی، منطقه ای و جهانی. در نتیجه حتی وقتی به یکی می گوئیم "نوکر آمریکا"، باید بدانیم که هر نوکری در این حد و حدود شخصیتی خاص دارد و برای انجام وظیفه اش به راهی می رود و به شیوه ای خاص خود متوسل می شود. این است که نارضایتی و اختلاف بین این مأموران و اربابان جهانی شان تا حد و حدودی طبیعی و لازمه این نوع روابط و همکاری هاست.

### **- دیوانه بازی های مذهبی و احساسات تندروانه بنیادگرایانه**

نکته دیگر در این رابطه بر می گردد به دیوانه بازی های مذهبی و احساسات تندروانه بنیادگرایانه ای که از هر مدتی از رهبران جمهوری اسلامی سر می زند. اربابان جهانی اینان بر اساس تجربه می دانند که اکثر برندگان جوایز هنگفت و تاریخی بلیط های بخت آزمائی دچار نوعی جنون می شوند. آنان می دانند که از اینان، دینداران شان دچار توهم و حذیان گوئی<sup>۵۵</sup> دینی می شوند. مثلاً خدا را خواب می بینند، پیامبران را دیدار می کنند، یا فکر می کنند از سوی این مقدسات برای کار و وظیفه هائی مقدس مأموریت یافته اند. خمینی وقتی از سوی نیروهای غیبی و امام زمان حرف می زد، یا جوانان مخالف خود را به صورت حیواناتی با ظاهر انسانی تعریف می کرد، دچار این توهم روانی بود. طبیعی است که خامنه ای ها، رفسنجانی ها، احمدی نژادها، میر

<sup>65</sup> Hallucination

حسین موسوی ها و این هزاران برندگان بلیط های بخت آزمائی "انقلاب اسلامی" هم این توهومات روانی را داشته باشند و به عنوان برندگان بلیط تاریخی حکومت به کشوری مثل ایران، مثلاً ادعای ملاقات با "امام زمان" را بکنند، یا از نزول نور در سالن سازمان ملل و دیدار نیروهای غیبی در فرودگاه و مانند این ها سخن برانند.

این است که بسیار طبیعی است که رهبران رژیم از هر گاهی از "حمله های کلامی توافق شده" به آمریکا و اسرائیل پا فراتر نهند و مرزهای سیاسی و حد و حدود خود را نادیده بگیرند. مثلاً همراه با شعارهای عوامفریبانه توافق شده، چهار تا حرف حسابی هم بر زبان بیاورند و از جنایات آمریکا و اسرائیل هم اسم ببرند. این کارهای تندروانه تا زمانی که اصل وظیفه خواری استعمار نو را خدشه دار نکرده، جدی تلقی نمی شوند، و در اساس، نه تازه اند، نه رابطه ای را افشا می کنند و نه به آمریکا و اسرائیل لطمه می زنند.

رهبران بازار جهانی با این شوک ها و توهومات روانی مأموران خود در کشورهای پیرامونی و تحت کنترل خود آشنایند و می دانند که بسیاری پس از کسب قدرت، دچار اینگونه حمله ها و بحران های روانی می شوند. بسیاری در دوره این بحران ها، حتی اربابان خودشان را هم گاز می گیرند. این است که این اربابان تا زمانی که این رفتارهای روانی را مانع عمده ای در راه منافع خود ندیده اند، در برابر این گاز گرفتن های روانی، صبر و تحمل نشان می دهند. بددهنی و بی احترامی شان را می بخشند و به همکاری شان پایان نمی دهند. یاد "ایدی امین" نوکر استعمارگران که برای گول زدن توده های محروم در برابر افکار عمومی از افسران اروپائی سواری می گرفت، عبرت انگیز است. ایدی امین جز پادوی استعمار اروپائی هیچ نبود. ایدی امین اجیر و خدمتگذار شرکت های جهان ملیتی بود. ایدی امین اما، برای تسهیل تاراج استعمارگران و به یغما دادن معادن مردم فقیری که نان برای سیر کردن شکم خود نداشتند، به نمایش سواری گرفتن از افسران استعمارگر دست می زد. یادمان باشد که هنوز حتی تندرو ترین رهبران رژیم اسلامی سوار هیچ مقام استعماری نشده اند و در این بازی های ضد بهره کشی خارجی حتی به پای این نوکر آبرو باخته استعمارگران هم نمی رسند. این کارها ایدی امین را چهره ضداستعماری نکرد، رهبران جمهوری اسلامی را هم نخواهد کرد.

#### پرسش ۴

- کدام جناح رژیم جمهوری اسلامی محبوب ترین است و چرا؟  
- پاسخ: رژیم جمهوری اسلامی به رهبری مشترک هر دو جناح "محافظه کار" و "اصلاح طلب"

یک جدولهای او ۲ نشان می دهند که انتظار بازار جهانی به سرکردگی آمریکا از رژیم ایران، چه موضوعات و علانقی را در بر می گیرد. حفظ وابستگی به "تک محصول نفتی" به معنی "فروش نفت و خرید اسلحه و کالا" و همچنین کنترل تضاد طبقاتی و جنبش حاشیه نشینی، همراه با

میلیتاریسم و ایجاد تهدید در منطقه بخشی از آن علائق اند. آنان می دانند که هر رژیم از عهدۀ یک چنین کاری بر نمی آید و معجزه معتاد کردن مردم به تریاک دینی نیز فقط از یک رژیم سبز اسلامی بر می آید.

اگر از این زاویه به رهبری امروزی رژیم جمهوری اسلامی بنگریم، زوج خامنه ای-احمدی نژاد، زوج ایده آل برنامه های نواستعماری تسلیحاتی و جنگ افروزی است. بدون سنگدلی، یکدندگی و آشتی ناپذیری خامنه ای و بدون تهدیدات و کورکوری خواندن های احمدی نژاد، نه تهدیدات ایران جدی گرفته می شدند و نه دشمنی ایران با آمریکا و اسرائیل مورد قبول خاص و عام قرار می گرفت.

با این وجود، برای این اربابان جهانی روشن است که رژیم قادر به کنترل بخشی از مردم ناراضی، به خصوص مردم بر خاسته از طبقه متوسط شهرنشین نیست. در ضمن، گاهی لگدپرانی های این ها به ارباب و اربابان از حد و مرز خود می گذرند و دل آزار می شوند. بازی های ضد یهودی گری (آنتی سمیتیسیم)<sup>66</sup> از آن جمله اند. اینجاست که رهبران بازار جهانی به سرکردگی آمریکا، برای انجام مأموریت های خود، ورود رژیمان بیشتر سر به راه به این هیأت حاکمه را ترجیح می دهند. این البته به معنی انتخاب رژیم دیگر نیست. به معنی رد موجودیت جناح حاکم هم نیست. بلکه به این معنی است که از نظر آنان، هیأت حاکمه موجود رژیم باید با بهره گیری از جناحهای دیگر برخاسته از همان "مزار فامیل جمهوری اسلامی" بازسازی شده، نقش های خود را بهتر از این بازی کند.

فراموش نباید کرد که برای این اربابان مهم تر از همه آن است که حاکمان برگزیده شان، هم به تعهدات خودشان وفاداری نشان داده، قادر به اجرای وظائف شان باشند، و هم پای خود را به اندازه گلیم شان دراز کرده، حد و مرز خود را بشناسند. مثلاً اگر اجرای بازی ضد اسرائیلی برای حضور این مأموران در منطقه لازم است، مانند اسلامیان حزب حاکم آک پارتی در ترکیه، به جای هیاهوی نژادپرستانه ضدیهودیگری، اسرائیل را به بهانه سیاست تجاوزکارانه اش به باد انتقاد بگیرند.

این است که حمایت از جناح های اصلاحگر رژیم و تحمیل کردن آنان به هیأت حاکمه موجود مطرح می شود. در واقع، اساس محبوبیت این جناح ها در بین اربابان بازار جهانی آن است که اینان هم خواهان دوام و بقای رژیم جمهوری اسلامی در ایران اند، و هم به وظائفی که این رژیم به عهده دارد، وفادار اند. مثلاً هم رفسنجانی و هم میر حسین موسوی دولتمردان سابقه دار رژیم و بخشی از نظام دینسالار جمهوری اسلامی اند. آمریکا و دیگران یقین دارند که اینان علیه نظام استعماری-اسلامی خود! و وظائفی که به عهده شان محول شده بلند نخواهند شد. مبانی قانون اساسی را تغییر نخواهند داد، و برای برچیدن بساطی که سود آنان را به حداکثر رسانیده، اقدامی نخواهند کرد. اینان

---

<sup>66</sup> anti-Semitism

در همان حال، می توانند با استفاده از "تریاک دینی"، "قاپ مردم را بدزدند"، و لایه های شهری و حاشیه ای را به یکسان به هواداری خود و رژیم شان واداشته و وادار کنند".

در همان حال، انتظار این است که جناح "اصلاح طلبان رژیم"، بر خلاف جناح حاکم، سرکوبی اجتماعی - سیاسی خود را به شکل نرم تری پیش ببرند و به قول معروف، "با پنبه سر ببرند". یک چنین رژیمی، هم امید ماندگاری بیشتری دارد و هم بهتر و آسان تر از عهده بهره کشی مردم بر می آید.

دو. با این وجود، آمریکا و سایر ابر قدرتهای جهانی درک می کنند که بدون سرکوبی، زندان و اعدام نمی توان از عهده اعتراضات مردم تحت ستم و تحت بهره کشی بر آمد، یا نان سفره آنان را به زور گرفته، به جیب اربابان بازار جهانی، فروشندگان و دلالان اسلحه و کالاهاى مصرفی و شرکای داخلی آنان ریخت. آنان بهتر از همه می دانند که با وجود این پیش بینی ها نباید از اصلاحگران طرفدار رژیم انتظار گذر به رفتارهای مدنی و مردمی داشت، چرا که یک چنین انتظاری از هیأت حاکمه ای با آن ایدئولوژی و این وظائف جهانی، نه معقول و نه شدنی است. چرا که اگر آنان شریعت اسلامی را به عنوان ابزار بهره کشی خود برگزینند که برگزیده اند، به راهی جز دیکتاتوری و سرکوبی مخالفت و مخالفان نخواهند رفت. و اگر هم به وظائف جهانی خود پایبند باشند که هستند، مجبور به ادامه سرکوبی اند و خواهند بود. از همین رو هم هست که هنوز هیچ نشده، اینان مردمی را که شعار "مرگ بر دیکتاتوری" می دهند از صف های خود بیرون انداخته، به جای آن، مردم را به دادن شعار "مرگ بر دیکتاتور" عادت می دهند. این نیست جز آنکه شعار "مرگ بر دیکتاتور"، شامل اینانی که در تدارک دیکتاتوری فریاد می شنود و هیچ تعهدی هم برای دادن دموکراسی و آزادی در هر آینده ای ایجاد نمی کند.

سه. طبیعی است که "جناح های اصلاح طلب طرفدار رژیم" از علل و انگیزه های محبوبیت خود در میان اربابان بازار جهانی خبر دارند. آنان می دانند که رسانه های گروهی در آمریکا، انگلستان، اسرائیل و حتی رسانه های خدمتگذار فارسی زبان آن ها در اینجا و آنجای دنیا، بی خودی از آنان دفاع نمی کنند. بی سبب نیست که به فعالان خط سازش جایزه پشت جایزه می دهند. حرکت آنان را جنبش مردم ایران می نامند، و هر حرکت اعتراضی در ایران را به نام آنان تمام می کنند. البته اینها فقط کمک های قابل رؤیت آمریکا و اربابان بازار جهانی به این اصلاح طلبان رژیم اند. بدون شک این حمایت های ظاهری و قابل رؤیت، با حمایت های پشت صحنه و غیر قابل رؤیت سخاوتمندانه تری تکمیل می شوند. و بدون شک این نوع کمک ها فقط قسمت قابل رؤیت کوه یخ شناور در دریا می باشند.

حد و مرز واقعی این حمایت ها و کمک ها برای هیچ کسی جز خودشان روشن نیست، ولی به اندازه ای است که رژیم و رژیمیان را دو شقه کرده و حتی شیخ نفتی میلیاردری مانند رفسنجانی را در صف "اصلاح طلبان رژیم" جای داده است. برای درک و فهم بزرگی این جوایز جهانی کافی است به یاد آوریم که تا کنون هیچ فرد "اصلاح طلب رژیم" حتی یک کلمه و جمله افشا نشده در

مورد بهره کشی خارجی و کنترل منافع جهانی ابرقدرت ها و فروشندگان اسلحه بر زبان نیاورده است. اینان در هر موردی حرفی زده و نظری داده اند، ولی در مورد وابستگی و بهره دهی به خارج و بازار جهانی نه افشاگری بی کرده و نه نظری داده اند. در واقع وفاداری به تعهدات رژیم در برابر ابرقدرتها و همفکری در مورد لزوم بهره دادن به اربابان بازار جهانی، تنها مواردی اند که همه جناحهای رژیم برای پاسداری اش می کوشند، و هیچکدام نه خواهان افشاگری و نه به فکر تغییر محتوای شان اند. آنها همه واقف اند که بود و نبودشان به حفظ این مناسبات نواستعماری وابسته است.

## پرسش ۵

**چرا با وجود این واقعیت های آشکار، مردم ایران چشم انتظار به نجات آمریکا دوخته اند؟**

**پاسخ:**

این سؤال را می توان به شکل های دیگری هم مطرح کرد: چرا با وجود این همه واقعیت ها، فکر "نجات یافتن به دست آمریکا" از روز اول بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی مثل نقل و نبات دهان به دهان می گردد؟ چرا باید آمریکا و دیگران که این همه از برکت رژیم جمهوری اسلامی برخوردارند، به **خاطر نجات ما ایرانیان**، این درخت بارورشان را ببرند یا این مرخ تخم طلائی شان را سر ببرند؟ چرا باید برای آنان مهم باشد که در این کشور تازیانه و سنگسار و سرکوبی قرون وسطائی حاکم است، تفاوت فقر و ثروت بادآورده سر به آسمان می زند و آپارتاید جنسی حکم می راند؟ چرا باید برای آنان مهم باشد که مثلاً رژیمیان و آقازاده هایشان حتی دلالی مواد قاچاق را هم برای خود و آقازاده های شان انحصاری و ارثی کرده اند، فقر و خودفروشی اسلامی! غوغا می کند، فرهنگ عمومی قدم به قدم در حال تنزل است و حاشیه نشینی بنیادگرایانه روز به روز این کشور و ملت را از جهان در حال رشد و توسعه، و مدنیت و رفاه و آزادی آن دور تر و دور تر می کند؟ یا چرا باید ....

تازه با یک جو عقل سلیم می توان فهمید که آمریکا و دیگران حتماً آگاهند که اگر رژیم جمهوری اسلامی این چنین نمی بود، این همه منافع هم به اینان نمی رسانید. نمی توانست برساند. بدیهی است که هر رژیمی **بخواهد متعهد به انتقال ثروت ایران و منطقه به شریان اقتصادی ابرقدرتهای جهان باشد، لزوماً باید به این دیکتاتوری ها و خوردن و بردن هم دست بزند.** "هم خدا و هم خرما" که نمی شود!

در این صورت، چرا باید منتظر بود که مثلاً آمریکا و دیگران، آن هم به خاطر دلسوزی به حال و روز مردم ایران، **مثلاً** این بازار داغ اسلحه در خاورمیانه را رها کنند، این همه مشتریان پناه آورده به دامن امنیت شان را از خود برانند، یا از این همه میلیارد میلیارد دلار سود باد آورده ای که رژیم



جمهوری اسلامی در پشت سرشان ایستاده، چشم بپوشند؟ این است که عقل سلیم حکم می کند که آمریکا و سایرین تا زمانی که منافع شان ایجاب نکرده، نه غم این مردم و ملت و کشور را می خورند و نه علیه رژیم اسلامی و دیکتاتوری و خوردن و بردن هایش دست به اقدامی می زنند. اگر هم روزی دلی سوزانند و اقدامی کردند، باید دانست که هدف شان نه نجات مردم ایران از اوضاع آشفته موجود، بلکه نجات منافع خودشان در این کشور و منطقه است. در نتیجه، انتظار نجات داده شدن به دست آمریکا، بیش از آن که بر واقعیت های موجود، عقل سلیم و منطق سیاسی متکی باشد، حاصل باورها و ذهنیت های فرهنگی- مذهبی مردمی است که راهی جز نجات یافتن از سوی نیروهای نامرعی و خیالی ندارند. پاسخی روانی به آرزوهای سرکوب شده مردمی است که طلب آزادی و نافرمانی از جباران تاریخی شان، بارها و بارها با خشونت و تجاوزات وحشیانه پاسخ داده شده است.<sup>۶۷</sup> از آن رو، فکر "نجات داده شدن"، باوری دیرینه در جامعه دیکتاتوری زده ماست.

## فرهنگ ظهور و آمریکای نجات بخش

در ضمن، دیدیم که "ما مردم ایران، بیش از آن که از نظر دینی و مذهبی "شیعه" باشیم، از نظر فرهنگی، تابع این فرقه و تحت تأثیر تعلیمات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنیم. بسیاری، چه مذهبی یا سکولر و لائیک، آثار فرهنگی-اجتماعی تعلیمات و تحمیلات فرقه شیعه گری را در رفتارهای اجتماعی خود منعکس می کنیم"<sup>۶۸</sup>. باور به ظهور و نجات یا نجات داده شدن به دست "از ما بهتران" از جمله باورهائی است که از این طریق به عنصری از فرهنگ ایرانی در ناخودآگاه ما ایرانیان جای گرفته و به اشکال مختلف در رفتارهای اجتماعی ما ایرانی ها بروز می کند.

دیدیم که در این راستا، اگر مذهبی و معتقد به این اتوپیای "ظهور و نجات" فرقه ای هستیم، چشم به راه ظهور و نجات "امام زمان" می دوزیم (البته کسی نگفته که امام زمان می آید و به قول فروغ، "نان را به تساوی تقسیم می کند"، نه! به قول راویان فرقه، امام زمان می آید و قصاص می ستاند و دنیا را به آتش و خون می کشد!). اما اگر معتقد به این حکایات فرقه ای نیستیم، به جای امام زمان، "ناجی" دیگری می یابیم. یکی می گوید "آمریکا می آید و ما را نجات می دهد"، دیگری به فکر نجات از سوی جمع و جناحی از رهبران سابقه دار رژیم حاکم است و کسانی هم به امید نجات از سوی اشیاء و ارواحند - زیارتگاه و قبر مرده ای، چاهی بی نام و نشان، سنگواره ای مقدس، سفره ای نذری، بقعه ای طلائی، سنگی سیاه و و.

<sup>۶۷</sup> برای توضیح بیشتر ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه فاضله از امام زمان تا امام زمان".

<sup>۶۸</sup> پیشین؛ و مقدمه کتاب نویسنده تحت عنوان "فرائد قرآن غیر دینی"، ج ۲.

"نجات یافتن به دست آمریکائی" که قدرت اول جهان، ژاندارم منطقه و "صاحب به رسمیت شناخته شده امتیازات! ایران" به حساب می آید، از این طریق شکل می گیرد و در افکار عمومی مردم و توده های گول خورده ای که از نالیدن بی حاصل در دور و بر ضریح های طلائی خسته شده اند جای می گیرد. بالاخره روزی مردم از صرف عمر بی حاصل در راه زیارت این چاه و آن ضریح، که نه معجزه ای می کنند و نه نجات می دهند، ناامید شده، برای یافتن مقدسینی که بتوانند برای دردهای موجود درمانی بیابند، به تکاپو بر می خیزند. ناامیدی از "ظهور و نجات امام زمان" آن هم درست به وقتی که "نایان امام زمام" بر تخت ظلم و بهره کشی نشسته اند، به طور طبیعی، برای بخشی از مردم، "بر قدرت اول زمان" را به جای "امام زمان ناجی" می نشانند.

این است که بسیاری "چشم به راهی به دخالت و نجات آمریکا" را جلدی تر از "چشم به راهی به ظهور امام زمان" تلقی می کنند. و چشم دوختن به راه "ظهور آمریکای ناجی" از طریق پنجره های رسانه های گروهی جهانی را امیدوارکننده تر و ممکن تر از نجات از راه زیارت امامزاده ها و چاه های ظهور می دانند. این جاست که هر کسی در اخبار فارسی صدای اسرائیل، BBC انگلیسی و CNN آمریکائی، یا در لا به لای روزنامه های داخلی و خارجی به دنبال خبر کوچکی در مورد "آمدن این ناجی زمانه!" می گردد. و با دیدن هر اشاره مربوط و نامربوط کوچکی، به شوق می آید که گویا "آمریکا می خواهد حمله کند"، "می خواهد ما را از دست اینان نجات دهد!"، "رژیم دارد می رود!".

اما آیا آمریکا به چنین کاری دست می زند؟ همین آمریکا اینها را نیاورده، بال و پر نداده و از خدمتشان حداکثر سود را نبرده و نمی برد؟ و آیا با وجود ادامه استراتژی های جهانی بی که وجود رژیم جمهوری اسلامی را طلب می کند، "این رژیم می رود"؟ یا این استراتژی سازان "رژیم خود را می برند" سؤالاتی اند که قبلاً مورد بحث قرار گرفته و پاسخ دریافت کرده اند.

دیدیم که بر اساس واقعیت های موجود، امکان عینی دخالت نظامی آمریکا در ایران، "آن هم برای نجات دادن مردم از دست رژیم اسلامی"، وجود خارجی ندارد و حتی بیشتر از امکان عینی ظهور اتویائی امام زمان نیست. باید اضافه کرد که "غیر قابل تحقق بودن ظهور و نجات توسط امام زمان" به معنی "قابل تحقق بودن انتظار نجات به دست آمریکا" نیست. چرا که نه آمریکا و سایر بر قدرت های بازار جهانی به فکر براندازی جمهوری اسلامی اند، و نه چنین شرایطی در جهان و منطقه فراهم است. نه آمریکا و دیگران به فکر نجات مردم ایران و جهان از شر این یا آن "رژیم های نوع فاشیستی" مورد احتیاج خود اند و نه اساساً آمریکا و دیگران، نجات مردم تحت ستم کشورهای تحت بهره کشی جهان را وظیفه خود می دانند.<sup>۶۹</sup>

**توضیح:** این همه البته به این معنی نیست که مثلاً آمریکا یا اسرائیل هرگز حمله کنترل شده برای تخریب این یا آن تأسیسات نظامی نخواهند کرد. همیشه احتمال دارد آمریکا برای یک حمله هوایی

---

<sup>۶۹</sup> ر. ک. به بیانات صریح "اوباما" در مراسم جایزه نوبل اسلو. ۲۱۳

اسرائیل چراغ سبز روشن کند و بگذارد تأسیسات اتمی و سکوها‌های موشک‌های میان‌برد ایران را با یک عملیات ضربتی آبی بمباران و در حدو حدودی تخریب کند. این احتمال حتی جدا از بحران‌های موجود هم قابل پیش‌بینی است، چرا که بالاخره اسلحه‌های پیشرفته‌ای که پولشان به تمامی پرداخت شده، باید روزی به نحوی نابود شوند و برای خرید‌های جدید جا باز بکنند.

با این وجود، یک تحلیل منطقی از شرایط موجود جهانی، منطقه‌ای و ایران نشان می‌دهد که حتی اگر یک روزی یک چنین حمله‌ای هم انجام بگیرد، تا زمانی که شرایط و نیازهای استراتژیکی موجود تغییر نکرده‌اند، این اقدام نه به براندازی، بلکه حتی به تقویت موقعیت داخلی رژیم منجر خواهد شد. یک چنین حمله‌ای نه بحران تمرکز تسلیحاتی را که آمریکا و سایر فروشندگان اسلحه نان و آب‌شان را می‌خورند، حل و فصل خواهد کرد، و نه "تا زمانی که اوضاع به کنترل نیروهای سازمان یافته‌ی اپوزیسیون سرنگونی طلب آزادیخواه نیافتاده"، به درد نجات ایران و ایرانی از دست رژیم جمهوری اسلامی خواهد خورد.

در اینجا نیز داستان سگ و چوپان صدق می‌کند: چوپان از سگ انتقاد می‌کرد که چرا نتوانسته گوسفند ربوده شده را از دست گرگ نجات دهد. سگ در جواب توضیح داد که "فرق من و گرگ در آن است که گرگ گوسفند را برای خودش می‌رباید، ولی من باید گوسفند را برای برگرداندن به تو نجات دهم. بین این دو فرق است! من چگونه می‌توانم به خاطر تو گوسفندی را از دست گرگی که آن را برای خاطر خود ربوده، نجات دهم؟".

در این جا نیز حتی اگر آمریکا یا دیگران بخواهند و بتوانند کشوری را اشغال بکنند، آن را به خاطر منافع خود اشغال می‌کنند و نه به خاطر نجات دادن مردم این کشور. دیدیم که در مواقعی منافع آنان با منافع مردم سازگاری نشان می‌دهند (مثل انقلاب مشروطیت و اصلاحات "انقلاب سفید")، ولی این سازگاری‌ها هم، به خصوص در زمانی که دولت و ملت قادر به دفاع از منافع ملی ایران نیست، نه قابل تضمین‌اند، نه می‌توانند هدفمند، درازمدت و دائمی باشند. سرنوشت‌های هر دو انقلاب‌های مشروطیت و "سفید" که به حمایت ابرقدرت‌ها به اجرا نهاده شدند، به صحت این واقعیت تاریخی گواهی می‌دهند.

## نهادهای سیاسی ما در دوراهی گزینش

### ۱) دم‌خروس فرهنگی پیداست

دیدیم که در این راستای فرهنگی، برخی از نهادهای اپوزیسیون سرنگونی طلب، مدت‌هاست که برنامه کار خود را بر جلب اقدامات نجاتبخش از سوی "امام زمان‌های روزگار"، یعنی آمریکا و اروپا، قرار داده‌اند. یکی برای بازستاندن قدرت به نرده‌های کاخ سفید نذر می‌بندد، و دیگری

امیدوار است که با تکرار اسامی جادوئی سناتورها و نمایندگان مجلس های آمریکا و اروپا در رسانه هایش قدرت سیاسی در ایران را از آن خود خواهد کرد.

این گونه **انتظارات** مربوط به **نجات** داده شدن، آن هم از ابرقدرت بازار جهانی، "از نظری "دم خروس" عنصر فرهنگی "ظهور و نجات" را در بین نخبگان و سازمان های سیاسی ایرانی نشان می دهد. کی گفته که سازمان های سیاسی و نخبگان جامعه از عناصر فرهنگی حاکم رها شده اند، یا حتماً باید در مقام سنت شکنی بایستند؟ البته افراد و سازمان های مترقی می توانند و باید هم پیشاهنگ تحولات فرهنگی هم باشند، ولی نباید فراموش کرد که اگر فاصله فرهنگی آن ها با توده ها از حد و مرز معینی بگذرد، شانس جلب حمایت آنان را از دست می دهند. عوامفریبی در بین مردم محروم و عقب نگه داشته به مراتب دست بلائی دارد تا سنت شکنی و اصلاحات در بنیادهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی.

## ۲) در مرز مقاومت یا خیانت

یک، اشاره به روابط سیاسی تشکل های ایرانی با ابرقدرت های بازار جهانی و آمریکا برای آن نیست که مثلاً **تماس سازمان های سیاسی با ابرقدرت های جهانی و منطقه**، با "زهد سیاسی مبارزان راه آزادی" نمی خوانند، یا این تماس ها برای سازمان های سیاسی بی که مخالف بهره کشی خارجی اند، تابو به حساب می آید. این گونه تماس ها به شرطی که در حد و حدود سیاسی باقی بمانند، به معنی فروختن خود به خارجیان و ابرقدرت ها هم نیست. با این وجود، باید توجه کرد که هرگونه تماس اپوزیسیون سیاسی ایران با نمایندگان سیاسی "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" می تواند هم برای این سازمان ها و شخصیت ها، و هم برای مردم ایران سرنوشت ساز و آینده ساز باشد. برای نمونه، دیدیم که تعهد این و هر رژیمی به اجرای استراتژی بازار جهانی در ایران به طور مستقیم به "دیکتاتوری و سرکوبی" می انجامد. بدین معنی، این یا هر نهاد دیگر اپوزیسیون هم که با تکیه بر آمریکا و سایر اربابان بازار جهانی بر سر کار بیایند، به همان سبب راه دیگری غیر از دیکتاتوری نخواهند یافت و به راه دیگری جز دیکتاتوری نخواهند رفت.

بر این اساس، تا زمانی که **علل دیکتاتوری از بین نرفته**، سابقه مبارزاتی نهادهای سیاسی برای آزادی و دموکراسی، نه مانع بهره کشی آنان به سود مقامات جهانی خواهد شد، و نه سرکوبگری از سوی این آزادیخواهان پیشین را منتفی کرده و مانع خواهد شد. این است که این نهاد های سیاسی، باید از همین امروز که در جایگاه اپوزیسیون نشسته اند، به طور روشن و صریح، نوع و محتوای مناسبات خود با مقامات سیاسی این کشورهای سرنوشت ساز را روشن کرده و علنی سازند. باید از همین امروز به مردم ایران توضیح دهند که آیا این مناسبات فقط سیاسی اند و بر چه پایه ای؟ یا دادن اطلاعات و همکاری های نظامی را هم در بر می گیرند و در چه حد و حدودی؟ تا کجا در رابطه با مبارزات رهائی بخش مردم ایران اند و با چه مرزهایی از نمایندگی منافع نواستعماری امپریالیست ها جدا می شوند؟

دو. نباید فراموش کرد که دولت ها و هیأت های حاکمه با استناد راست و دروغ به رأی مردم برای خود حق دخالت در مناسبات خارجی کشور خود قائلند، ولی تشکل های سیاسی تا زمانی که این حق را از مردم دریافت نکرده اند، فاقد این حق اند، و بر اساس معیارهای ناظر بر دموکراسی نمی توانند کشور خود را در مجامع جهانی نمایندگی بکنند. ادعای نهادهای سیاسی بی که بدون اخذ رأی مردم و خودسرانه مردم را نمایندگی کرده و از سوی آنان تعهداتی را به عهده می گیرند، در اصل و اساس بی شباهت به ادعای نمایندگی مردم از سوی رژیم های دیکتاتوری، از جمله رژیم جمهوری اسلامی نیست.

سه. باید واقف بود که **عدم افشاگری** این مناسبات از سوی این یا هر سازمان و شخصیت سیاسی، آغازی بر سانسور و عدم علنیت و شفافیت در هر فردای به حکومت رسیدن شان است. ممکن است برخی از اینان با مراجعه به امکان سوء استفاده رژیم حاکم از این افشاگری ها، مخفی نگهداشتن این نوع اطلاعات را توجیه کنند، اما اینان باید بدانند که **ضرر سوء استفاده رژیم از این علنیت و شفافیت به مراتب کمتر از خطر سقوط تدریجی خود این نیروهای آزادیخواه به جایگاه سانسورگری اطلاعات سرنوشت ساز از مردم است.**

در ضمن، اینانی که ارتباطات و همکاری های مخفی و علنی نشده ای را پیش می برند، نمی توانند ثابت کنند که آنان از حالا زیر بار آن برنامه های نواستعماری بی که در تبدیل رژیم های قبلی به جلاذ مردم نقش های اساسی بازی کرده، نرفته اند. به بیانی صریح تر، اینان بدون **علنیت و شفافیت** نمی توانند ثابت کنند که **"منافع اساسی مردم و کشورشان را به خاطر به قدرت رسیدن خود و تشکیلات شان "پیش فروش" نکرده اند"**.

**چهار.** طبیعی است که در این جا تفاوت بین **همکاری با جاسوسی** هم مورد بحث قرار می گیرد. این دو لغت از نظر مفهوم کاملاً با همدیگر متفاوت و متعارض اند، ولی از نظر مرزبندی عملی و این که **"همکاری"** تا کجا همکاری و از کجا **"جاسوسی"** (و حتی خودفروشی و خیانت) است، جای بحث فراوان دارند. ظاهراً مناسبات مبتنی بر همکاری متقابل عموماً علنی اند، در حالی که مناسبات مبتنی بر جاسوسی و خیانت عموماً **مخفی** اند. بدین معنی، **"علنیت و شفافیت"** از مشخصه هائی هستند که این دو رابطه را از همدیگر جدا می کنند. بدین وسیله، **مردم** هم در جریان مناسبات سازمان و نهاد سیاسی مربوطه قرار می گیرند، و هم با کیفیت، کمیت و نوع همکاری آنان آشنا می شوند. مردم بدین وسیله فرصت می یابند تا در مورد این همکاری ها به درستی قضاوت کرده، تصمیم بگیرند که مجازند و می توانند ادامه یابند، یا به شبهه جاسوسی و خیانت دامن می زنند و باید به سرعت قطع شوند. این است که تماس و همکاری نهادهای سیاسی اپوزیسیون ایرانی با **"ابرقدرت های بازار جهانی"** فقط زمانی می توانند با اخلاق سیاسی بخوانند که به **طور علنی** به اطلاع مردم برسند، و **مورد، علل، ضرورت ها، محتوا و مرزبندی هایشان** به طور روشن و صریح توضیح داده شوند.

**پنج.** بدیهی است که **علنیت و شفافیت** در مورد تماس با کشورهای صاحب نفوذ در ایران، مثل آمریکا و انگلیس، از حساسیت بیشتری برخوردار است، چرا که این کشورها دارای منافع مهمی در

امروز و فردای ایران هستند و خواهند بود. هم از این رو هم هست که باید همهٔ تشکل‌ها و شخصیت‌های اپوزیسیون، و به ویژه آن‌هایی که امروزه برای جلب کمک در حال تماس با آمریکا و سایر کشورها ابرقدرت بازار جهانی هستند، به طور علنی نظر خود در مورد روابط گذشته و حال این کشورها با ایران را توضیح دهند. باید به صراحت روشن سازند که آنان استراتژی "تک محصول نفتی" بازار جهانی در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنند و چه سیاستی را در مورد استراتژی‌های نواستعماری میلیتاریستی موجودی که منافع اساسی و حیاتی کشور و ملت ما را رقم می‌زنند، در پیش خواهند گرفت. چه برنامه‌ای دارند، چه روابطی را پی می‌جویند و چه تفاوتی‌هایی بین این نظریات و خط‌مشی‌ها با مناسبات خودفروشانهٔ رژیم جمهوری اسلامی وجود دارد و خواهد داشت.

شش. لازم به یادآوری است که ابرقدرتهای جهانی عموماً ترجیح می‌دهند که هم با رژیمهای دست‌نشاندهٔ خود همکاری بکنند و هم با اپوزیسیون این رژیم‌ها تماس دوستانه برقرار کنند. "به خرگوش می‌کنند بدو و به تازی می‌کنند بگیرش". اینان به خصوص حالا که میلیون‌ها ایرانی در کشورهای آمریکا و اروپا زندگی می‌کنند، بهتر می‌بینند که از هر مدتی نیم‌نگاهی هم به ایران و مسائلی بیاندازند، با این یا آن نهاد سیاسی اپوزیسیون گپی زده، و حتی برای این همه ظلم و جنایت، قطره اشکی بریزند. این همه امانه به معنی تغییر نظر و استراتژی این هاست و نه بدین معنی است که اینان مثلاً خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اند. مخالفت با این یا آن هیأت حاکمهٔ رژیم، یا تماس‌های غیررسمی با این و آن رهبر اپوزیسیون هم نشان‌دهندهٔ تغییر علاقه و خط‌مشی سیاسی آنان نیست. تجربه نشان می‌دهد که این کارها یا برای متنوع کردن جنس سوپرمارکت سیاسی ابرقدرت‌ها و سرمایه‌گذاری بر روی هر دو سوی بازی برای هر آینده‌ای است، یا برای افزایش فشار به رژیم خودی جمهوری اسلامی برای قبولاندن خواسته‌های نواستعماری‌شان به کار می‌رود. در این مواقع، نشان دادن گوشه‌ای از جنایات رژیم یا نیم‌نگاه محبت‌آمیزی به این یا آن تشکل یا چهرهٔ اپوزیسیون، به برندگان بلیط بخت آزمائی قدرت و حکومت در ایران پیام می‌دهد که "آن که بزه را برده بالای تپه، راه پائین آوردنش را هم بلده".

## پرسش ۶

- با وجود این حمایت‌های نهادی شده بازار جهانی به سرکردگی آمریکا از رژیم جمهوری اسلامی آیا آمریکا و دیگران، مانع سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به دست مردم ایران هستند و خواهند شد؟  
- پاسخ: آری و نه!

آری! برای آن که آنان تا می‌توانند برای حفظ رژیم می‌کوشند و در هر آیندهٔ نزدیک هم خواهند کوشید. نه! برای آن که آنان با دریافت پیام قاطع مردم، همانگونه که منافع درازمدت‌شان را به

"تخت پادشاه بدون حمایت مردم" نبستند، "به تخت خلیفه گری فاقد حمایت مردم" هم نخواهند بست. آنان در حال حاضر، همه فرصت ها را برای تقویت بالانس بین جناح های رژیم مورد استفاده قرار می دهند، اما یقیناً وقتی فهمیدند که تمامیت رژیم جمهوری اسلامی از دید مردم ایران مردود است، به جای دفاع بی حاصل از این یا آن جناح، سود خود را در پیوستن به آلترناتیو های مورد رضایت مردم خواهند دید.

## رابطه سه بُعدی سرنگونی رژیم

مقایسه جداول ۱ و ۲ نشان می دهند که بود و نبود رژیم جمهوری اسلامی از دید استراتژی سازان بازار جهانی به سرکردگی آمریکا بر یک ساخت سه پایه ای بنا می شود:

**پایه یک:** حفظ استراتژی "تک محصول نفتی" و سیاست های ناشی از آن.

**پایه دو:** اجرای استراتژی جدید تسلیحاتی در ایران و منطقه از طریق ایجاد تهدید.

**پایه سه:** کنترل مردم و حرکات اعتراضی حاصل از اجرای این استراتژی ها از طریق استعمار دینی و سرکوبی قرون وسطائی.

این زمینه سه پایه ای علت حمایت بازار جهانی از رژیم جمهوری اسلامی و حتی علت وجودی رژیم را تشکیل می دهد. به بیان دیگر، هر پایه از این رابطه مثل شیشه عمر دیو است. هر کدام بشکند، عمر دیو رژیم اسلامی به پایان خواهد رسید. "اگر باد بر نخیزد، موج محکوم به فناست". این نتیجه گیری نشان می دهد که برای از رها شدن از سیطره رژیم جمهوری اسلامی، باید به این شیشه های عمر رژیم ضربه زد و برای خرد کردن این پایه ها کوشید. اما همه این پایه ها به یکسان در دسترس مردم نیستند و به این آسانی ها خرد نمی شوند. از این میان، تنها پایه سوم یا "کنترل مردم و حرکات اعتراضی حاصل از اجرای این استراتژی ها از طریق استعمار دینی و سرکوبی قرون وسطائی" هم پایه ای قابل دسترس و هم مهم ترین پایه این رابطه است. قابل دسترس است چرا که این پایه مستقیماً در ارتباط با خود مردم است و به نظر مردم و تغییر و تحول داوری های آنان از رژیم وابسته است. و مهم ترین است چرا که هیچکدام از پایه های دیگر بدون دخالت و مشارکت مردم پیش نمی روند و دوام نمی آورند.

این نیز یک بار دیگر تزیق قبلی مبنی بر این که "هر وقت مردم ایران بخواهند و اراده کنند، رژیم از بین می رود" را تأیید می کند. به بیان دیگر، رژیم حکم می راند، می کشد، می خورد و می برد، زیرا که بخشی از مردم ایران به علل مختلف در خدمت منافع رژیم اند، بخشی معتاد تریاک دینی اند و قادر به بیان اعتراض خود نیستند و بخشی هم آرزوی برافتادن رژیم را می کنند، بدون آن که کاری بکنند و حاضر به دادن بهای آزادی و دموکراسی باشند. به بیان بهتر، بسیاری در مورد برافتادن رژیم هم رأی نیستند، تردید دارند، و توافق نشان نمی دهند. این نیز هم ادامه دیکتاتوری

دینی رژیم جمهوری اسلامی ممکن می‌سازد و هم سرکوبی و خوردن و بردن اسلامیان را تسهیل می‌کند. بدین معنی، تا زمانی که مردم نتوانسته‌اند خواست سرنگونی رژیم را بیان بکنند، رژیم و جباریت قرون وسطائی اش ادامه خواهد یافت و بر عکس. یعنی وقتی هم قادر به بیان خواست سرنگونی رژیم شدند، رژیم مانند مغازه بدون مشتری بی اعتبار شده، در شرایط ورشکستگی قرار خواهد گرفت.

## "نافرمانی مدنی" همچون راه برون رفت

### (۱) مغازه بدون مشتری

رهبران بازار جهانی به درستی می‌دانند که یاری دادن به حکمرانانی که پشتوانه مردم را از دست داده‌اند، مثل کمک برای بر سر پا نگهداشتن درختان بدون ریشه، عبث و بی نتیجه است. حکام بدون مردم همانند درختان فاقد ریشه محکوم به افتادن و سرنگون شدن‌اند. کافی است باد تندی بوزد! این است که اینان به رژیم هائی که در درازمدت قادر به کنار آمدن با مردم نمی‌شوند، اعتماد نمی‌کنند و آنان را مانند مغازه داری که مشتریان خود را از دست داده، قابل معامله نمی‌بینند. هیچ صاحب سرمایه‌ای به چنین مغازه هائی وام نمی‌دهد و روی آنها سرمایه نمی‌گذارد.

اینجاست که نقش تعیین کننده مردم ایران یک بار دیگر خود را می‌نماید. کافی است مردم ایران مغازه رژیم را ترک کنند و از معامله با آن و وارد شدن به بازی های سیاسی و مذهبی صاحبانش خودداری کنند. کافی است از هر گونه همکاری با رژیم دور بایستند، در هیچ تجمع رژیم شرکت نکنند، در هیچ مراسم حاضر نشوند و هر گونه بازی رأی گیری فاقد آزادی ها و حقوق بشرش را تحریم کنند. این را می‌گویند "نافرمانی و قهر مدنی". اگر مردم بتوانند از رژیم قهر بکنند و به شکلی از اشکال نشان دهند که "ما را به خیر تو امید نیست، شر مرسان"، نه فقط رژیم تنها مانده و در درون خود رو به فروپاشی می‌گذارد، بلکه اربابان بازار جهانی هم می‌فهمند که این مغازه دیگر مشتری ندارد! از آن رو، مانند هر بازرگانی که فقط به منافع خود می‌اندیشد، از معامله با آن خودداری می‌کنند و رژیم اسلامی را بدون آینده می‌سازند.

### (۲) "ما به خیر تو امید نیست، شر مرسان"

رژیم هائی از این دست اکثراً برای بازگرداندن نظر مردم و نجات خود از تنهایی امتیاز می‌دهند و مانند مغازه های بدون مشتری به ارزان فروشی روی می‌آورند. اما اگر مردم ایران گول این بازی ها و نیرنگ های موقتی و لحظه ای مانند جناح سازی و اصلاح طلبی ها را هم نخورند، استراتژی سازان بازار جهانی از نجات رژیمی که حمایت مردم را از دست داده "صرف نظر می‌کند و به جای آن سعی می‌کنند منافع شان را از راه دیگری تأمین کنند. این است که آنان به آسانی



رژیم های بدون حمایت را رها می کنند و در مواردی نیز، برای تبریئه خود، همانند آن چه در مورد شاه انجام دادند، از پناه دادن به آنان نیز طفره می روند.

با این حساب، می بینیم که کلید نجات ایران از دست رژیم در دست مردم است. برای انجام این بیان و رسانیدن این پیام سرنوشت ساز، نه حتماً به برداشتن اسلحه نیاز است و نه لزوماً برخورد فیزیکی با رژیم را ضروری می سازد. در این شرایط، کفایت مردم به رژیم پشت کرده و آن را به اشکالی که قابل ردیابی و مجازات نیستند، ابراز کرده و نشان دهند. رژیم بی عاقبت می شود. رژیم رفتنی می شود. همین و بس!

### ۳) نافرمانی مدنی و ایدئولوژی اسلامی

در ضمن، رژیم جمهوری اسلامی در ایران یک سیستم "ایدئولوژیکی اسلامی" برای دیکتاتوری خود بنا کرده و از همین رو، هر گونه مبارزه با آن لزوماً باید برخورد با این ایدئولوژی را هم در بر بگیرد. آنان دینسالاری را به تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گسترش داده اند، پس برای رهائی از این رژیم باید با این "ایدئولوژیکی اسلام حکومتی" برخورد کرد. آنان عوامفریبی و بنیادگرایی را در هم ادغام کرده اند. پس باید ریشه های عوامفریبی دینی، سیاسی و اجتماعی آنان را هدف قرار داد و خشکانید.

برای این کار باید فشار دین گرایی و اسلام گرایی در جامعه را تقلیل داد و به جای فاناتیسم تندروانه و بیمارگونه ای که رژیم جمهوری اسلامی به توده های محروم تحمیل کرده، ذهنیتی را که دین را از دنیا جدا می کند، اشاعه داد. باید دین را از غیر دین جدا کرد و اعتقادات دینی را از مناسبات اجتماعی-سیاسی خلاص کرد، به خلوت فردی مؤمنان برگرداند. باید مسلمان را از اسلامی ها، دینداران را از دین فروشان جدا کرد. باید در برابر ایدئولوژی اسلام سیاسی رژیم، ایدئولوژی "جدائی دین و سیاست" را جایگزین ساخت و به میان مردم دین زده برد. این به معنی ضرورت خلق آلترناتیو لائیک و غیر دینی در تمام عرصه های زندگی از سیاسی و فرهنگی تا اقتصادی، علمی، هنری و ورزشی است.

از این رو، هر گونه مبارزه، از جمله "نافرمانی مدنی" علیه رژیمی که بر بهره کشی دینی بنا شده، باید بتواند نهاد ایدئولوژی دینسالاری رژیم را مورد هدف قرار دهد. باید دست آوردهای تحقیقاتی و دانش های اجتماعی یی که ایدئولوژی اسلام سیاسی را افشا و رسوا می کنند را به میان مردم برد. باید هر فعالیت سیاسی را با روشنگری فرهنگی مخلوط کرد. این نوع فعالیت های فرهنگی-اجتماعی را نمی توان از مبارزه مستقیم سیاسی جدا کرد. نهادهای سیاسی سرنگونی طلب و آزادی خواه باید بتوانند ایدئولوژی سکولاریسم و لائیسسیسم را در همه عرصه های زندگی اجتماعی و سیاسی تولید و باز تولید کرده، به جامعه و مردم دین زده ما برسانند.

#### ۴) کارت بازی "نافرمانی مدنی"

با آن که رژیم برای حفظ منافع بازار جهانی به سرکردگی آمریکا بر سر کار است و موجی است که طوفان های خانه خراب کن جهانی به وجود آورده، ولی می بینیم که مردم می توانند این بازی سیاسی جهانی را به کنترل خود درآورده و حتی از آن کارت برنده ای بسازند. ضرب المثلی می گوید، "برخی در برابر باد تند دیوار می سازند، ولی برخی دیگر به این کفایت نکرده، آن را از طریق هدایت به آسیاب بادی خود به کنترل در می آورند". در اینجا هم می بینیم که "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" تا زمانی با این رژیم کنار می آید و خواهد آمد که مردم این رژیم را می خواهند، یا به بیان دیگر، رژیم کنترل مردم را به دست دارد. یکی از نمودهای این کنترل، کشاندن مردم به بازی های رأی گیری و دیگری به راه پیمائی های حمایتگرانه از رژیم است. همه اعتصابات، راهپیمائی ها و حتی تظاهرات اعتراضی که به رهبری این یا آن رهبر جمهوری اسلامی و بدون برخورد مستقیم با کلیات نظام انجام می گیرند، راهپیمائی های حمایتگرانه به حساب می آیند. در این موارد البته که نیت شرکت کنندگان و سبب های شخصی و استدلال های فردی آنان نه تفسیری در پیام جمعی شرکت کنندگان می دهند و نه پیام متفاوتی را سبب می شوند.

مخالفت و حتی ضدیت با این یا آن جناح و "هیأت حاکمه رژیم" به معنی مخالفت یا ضدیت با "نظام جمهوری اسلامی" نیست! پیامی که شرکت در این بازی های رژیم می فرستند تقریباً مثل دادن رأی اعتماد به رژیم است. از این رو، مهم آن نیست که شرکت کنندگان در بازی های رأی گیری رژیم مثلاً به رژیم فحش می دهند، بد و بیراه می گویند، و می خواهند سر به تن هیچکدام از این جنایتکاران نباشد. مهم نیست که آنان توی تاکسی و اتوبوس از دست رژیم اسلامی هوار بکشند، یا در خانه و مهمانی علیه اینان جوک سیاسی می گویند. مهم آن است که چه تعداد از مردم در بازیهای سیاسی و مذهبی رژیم شرکت کرده و دخالت می کنند.

این بود که هم راهپیمائی های رهبری شده از سوی خامنه ای - احمدی نژاد و هم راهپیمائی رهبری شده از سوی مثلاً میر حسین موسوی و دیگران به نفع رژیم به حساب آمدند. در عوض، قیام های اعتراضی گروه ها و دستجاتی که با شعار مرگ بر دیکتاتوری جمهوری اسلامی بیرون آمدند، نمره رژیم را در پیش اربابان جهانی پائین آوردند.

کارت برنده مردم ایران از اینجا ناشی شده و به کار می آید. لازم نیست مردم حتماً بجنگند، قیام کنند و جان بدهند. کافیست که مردم رواز رژیم برگردانند. از رژیم قهر کنند. به نافرمانی مدنی دست زده و به کمترین ارتباط ممکن با رژیم اکتفا کنند. به هیچ بهائی در هیچ راهپیمائی و بازی انتخاباتی شان شرکت نکنند. به شکلی از اشکال نشان بدهند که "مرا به خیر تو امید نیست، شرمرسان!". آن وقت صف های زیارت، خرید اتومبیل، رأی گیری و غیره و غیره خالی میمانند. رژیم خود را تنها حس می کند. امتیاز می دهد، اما اگر باز هم کسی نخرد، تنها می ماند، و مات می شود. چرا که با سرکوبی و دستگیری می توان مردم را به خیلی کارها واداشت، اما نمی توان مردمی را که

در برابرشان دولا و راست نمی شوند مجازات کرده، برای همیشه به شرکت در جشن ها و عزاداری های شان مجبور ساخت.

پیامی که این قهر عمومی و **نافرمانی مدنی** به اربابان جهانی و صاحبان امتیازات اقتصادی-سیاسی در ایران و منطقه می دهد باعث تغییر سناریوهای موجود می شوند. آنان دیگر به صراحت در می یابند که مردم این رژیم را نمی خواهند. می ترسند که مردم به دنبال آلترناتیو های غیر قابل کنترل بگردند. می ترسند که نکنند از این قهر جمعی، سازمان و رهبری مستقل و غیرقابل کنترلی سبز شوند. در نتیجه، خواهی نخواهی به دنبال دادن امتیاز می روند، آنهم نشد، به فکر تغییر چهره ها می افتادند، آنهم کارساز نشد، **رژیم را تعویض می کنند.**

این کار را در زمان شاه انجام دادند، حالا هم انجام می دهند. در آن موقع، ناگهان استراتژی سازان جهانی متوجه شدند که در "جزیره آرام شان" گروه پشت گروه از زمین مردم سبز می شوند. مخالفان را زندانی کردند. رهبران و اعضای سازمانهای سیاسی را اعدام کردند. در دانشگاه ها پاسگاه پلیس گذاشتند. درب ورودی بانکها را با دیوار و نرده پوشانیدند و و، ولی چون هیچکدام از این کارها مبارزه ضد دیکتاتوری خودجوش مردم را متوقف نکرد، اربابان جهانی ترسیدند که نکند این پروسه، آن هم در زمان جنگ سرد، بد عاقبت شود. دلسردی از شاه و رژیمش به تن شان نشست و بالاخره هم همراه با علل و انگیزه های دیگر سقوط ۱۳۵۷ شمسی را فراهم آوردند.

این **کارت بازی** هنوز هم در دست مردم است. هنوز هم کارکرد دارد. هنوز هم مردم ایران می توانند از آن بهره بگیرند. اما این به شرطی است که مردم کارت بازی خود را به کار ببرند و به درستی هم به کار ببرند.

#### -/اما آیا مردم ایران تاکنون این کارت را بازی کرده اند؟

نه! نه که بازی نکرده اند، بلکه حتی به وقت لزوم به این و آن رهبر رژیم هم رأی داده، و به دنبال این یا آن رژیمی و سابقه دار طرفدار رژیم افتاده و راهپیمائی کرده اند. و حتی به خیابان ها ریخته و فریاد زده اند که "ما به این و آن جناح های رژیم رأی داده ایم و به پاش هم وامی ایستیم!". پیامی که شرکت در این بازیها می فرستند، تقریباً مثل دادن رأی اعتماد به رژیم است. معلوم است که تا زمانی مردم ایران این پیام های حمایت از رژیم را به چهارگوشه جهان می فرستند، رژیم هم می ماند. کارت بازی مردم ایران برای سرنگونی رژیم هم بازی نمی شود، به هیچ دردی نمی خورد. کسی هم به رژیمی که تا این اندازه قاب مردمش را دزدیده و کنترل شان را به دست دارد، نمی گوید "بالای چشمت ابروست". پس باید پذیرفت که: "خودم کردم که لعنت بر خودم باد!" این است که ادعا می کنم اگر مردم ایران سرنگونی رژیم را بخواهند و این خواست خود را نشان دهند، که تا کنون به صراحت نشان نداده اند، رژیم سرنگون می شود. "چرا که باد حمایت بازار جهانی به سرکردگی آمریکا می خوابد و "اگر باد بر نخیزد، موج محکوم به فناست!".

## توضیح: ایراد آمریکا امریکاست

ممکن است ایراد بگیرند که چی؟ حتی اگر این سناریو درست هم از آب در آید و نتیجه هم بدهد، و اربابان بازار جهانی با دریافت پیام ناراضیاتی مردم، به خاطر حفظ منافع خود رژیم دیگری را بر سر کار آورند، آن وقت با رژیم که بازار جهانی و آمریکا بیاورند چه دردی از این مردم دوا خواهد شد؟ این ها که به حمایت غرب و آمریکا بر سر کار آمدند چه گلی بر سر این ملت زدند که آیندگانشان بزنند؟ این خدمتگزاران بازار جهانی چه کاری جز فرمانبری از استراتژی های آمرکائی انجام داده اند که دیگرانی که با این حمایت ها بر سر کار بیایند، انجام دهند؟

تازه رژیم اسلامی این خوبی را داره که دیگر پیش دوست و دشمن افشا و بدنام شده، در صورتی که خدمتگزاران جدید بازار جهانی و آمریکا، تازه نفس و ناشناس خواهند بود و مثل خمینی و دار و دسته اش مدتها بدون آن که هویت شان را نشان دهند، بر موج ناراضیاتی رژیم خواهند راند. در نتیجه آنها هم باید سی و اندی سال دمار از روزگار مردم در آورند تا به اندازه رژیم جمهوری اسلامی بد نام، بی آبرو و بی عاقبت شوند.

باید اعتراف کرد که این ایراد در نوع خود به جا و قابل بحث است. اما نباید فراموش کرد که امروزه همه استراتژی های بازار جهانی و آمریکا در ایران و منطقه بر اندام رژیم جمهوری اسلامی دوخته شده و با تار و پود آن در هم بافته شده اند. با سرنگونی این رژیم، هم این استراتژی های استعماری و نواستعماری از پایه شکاف بر خواهند داشت، و هم قفل تحول و تغییر در ایران استبدادی خواهد شکست و راه برای حرکت به سوی آزادی و دموکراسی هموار خواهد شد. در ضمن، اگر این رژیم به خاطر دیکتاتوری و سلب آزادی های فردی و بنیادگرایی اسلامی سرنگون شود، لزوماً آنان این بار برای بر سر کار آوردن رژیمی زمینه چینی خواهند کرد که در موضوعاتی که مورد اعتراض مردم است با رژیم موجود متفاوت خواهند بود. در این صورت، حتی اگر بهره کشی خارجی در این حد و حدود هم باقی بماند، حداقل رژیم دست نشاندۀ جدید برای گرفتن بهره به جای "بتمرگ و خفه شو"، "بفرما بشین و ساکت باش" خواهد گفت. یا حداقل، آزادی های فردی و حق گزینش لباس و غذا را به رسمیت شناخته، و دیکتاتوری خود را نه با بهشت و جهنم دینی، بلکه با موضوعات دنیوی و بیشتر عینی توجیه خواهد کرد. از این رو، باید گفت: "از این ستون تا به آن ستون فرجی است".

در ضمن، نباید فراموش کرد که رسیدن به آزادی و برقراری دموکراسی در ایران هدفی درازمدت تر از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. این رژیم ممکن است هر زمان و به اشکال مختلفی برافتد. یک کودتای کاخی ممکن است در یک روز به عمر رژیم پایان دهد، ولی برافتادن رژیم جمهوری اسلامی حتماً به معنی رسیدن به آزادی و دموکراسی مورد دلخواه مردم نخواهد بود. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی البته که "استراتژی سبز تسلیحاتی" و "دیکتاتوری دینی سازمان یافته" در ایران را متوقف میکند، اما این نیز به معنی از بین بردن همه سبب ها و انگیزه های

دیکتاتوری و عقب ماندگی کشور نخواهد بود. به بیان دیگر، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی حتماً به معنی برقراری دموکراسی و آزادی نخواهد بود، ولی با سرنگونی این رژیم راه برای برقراری دموکراسی و آزادی هموار خواهد شد. این است که برای برقراری دموکراسی و توسعه اجتماعی در ایران، قبل از همه، شکستن قفل تاریخی جمهوری اسلامی لازم و ضروری است، ولی باید به یاد داشت که شکستن این قفل به تنهایی برای برقراری آزادی و دموکراسی کافی نیست. همراه با آن، رهائی از علل و انگیزه های دیگر دیکتاتوری هم شرط است. رهائی از استراتژی "تک محصول نفتی" و تنظیم مناسبات جدید و عادلانه با بازار جهانی نیز لازم است. مبارزه برای برقراری آزادی و دموکراسی و ادامه مبارزه برای حفظ و حراست از دست آوردهای جدید هم لازم است. این همه اما به میزان آگاهی و آمادگی سیاسی مردم بستگی دارد، تا یا برافتادن رژیم جمهوری اسلامی را به فرصتی تاریخی برای صعود در پلکان آزادی و دموکراسی تبدیل سازند، یا بار دیگر به دنبال شیدان سیاسی رنگارنگ دیگر افتاده و همه توان و انرژی خود را صرف دادن شعار و از چاه به چاله افتادن بکنند.

بدین معنی، راه رهائی ایران با سقوط رژیم جمهوری اسلامی هموار می شود، اما برای رسیدن به دموکراسی و آزادی باید بتوان در این راه تاریخی پیش رفت.

## شرایط مساعد جهانی برای نافرمانی مدنی

### ۱) تاریخ پروانه شکار رژیم گذشته است

می بینیم که هنوز هم که هنوز است، رژیم جمهوری اسلامی نان کشتار و سرکوبی قرون وسطائی گذشته خود را می خورد و از هر فرصتی با یادآوری سال های اولیه برپائی خود می خواهد این فکر را در بین مردم جا بیاورد که **انگار!** شرایط همان است که قبلاً بوده و باز هم در صورت لزوم می تواند بر سر مردم ایران آن بیاورد که در دوره جانداختن رژیم آورد. می خواهد مردم باور کنند که بیان خواست آزادی و طلب سرنگونی در ایران ممکن نیست و درهای یاری در دنیا به روی مردم سرنگونی طلب ایران بسته است.

با این وجود، تجزیه و تحلیل فوق نشان می دهد که نه تنها رژیم جمهوری اسلامی نتوانسته با پیوند ارگانیک با "بازار جهانی به سرکردگی آمریکا" خود را در برابر اعتراضات مردم ایران بیمه کند، بلکه حتی تصویری را که از توانائی خود برای بازگشت به سرکوبگری های سالهای اولیه بر سر کار آمدن خود می دهد با واقعیت های موجود جهانی نمی خواند. ادعای رژیم مبنی بر این که از نظر جهانی قادر است مانند سالهای سیاه دوره خمینی-خامنه ای-سید حسین موسوی باز هم اوین ها را تبدیل به قربانگاه دائمی فرزندان معترض این کشور ساخته و همه مرزهای وحشت و وحشیت را عبور کند، به تمامی وارونه است. **تاریخ پروانه شکار اینان مدتهاست که به سر رسیده است.**

واقعیت این است که رژیم های مأمور بازار جهانی در شرایط جهانشمولی امروزی فقط در مواقعی و تا به جایی برای اعمال دیکتاتوری مطلق و تنبیه بی حد و مرز مخالفان خود کارت سبز دریافت می دارند. بیشتر از آن را نه اجازه اش را دارند و نه می توانند. به طور مثال، در زمانی که رژیم جمهوری اسلامی در حال ساختن و پرداختن بود، برای ابرقدرت های بازار جهانی قابل هضم بود که مجریان رژیم جدید در مقطعی معین، ده ها هزار نفر را با شیوه های قرون وسطایی نوع اسلامی مورد تجاوز قرار داده و اعدام کنند، اما امروزه پس از گذشت سه دهه و اندی، یک چنین اجازه ای در دست رژیم نیست. دیگر اربابان بازار جهانی که زیر حکم حکمرانی رژیم را امضا کرده اند، حاضر به تکرار آن صحنه ها و اتفاقات نیستند. برای توضیح این چگونگی باید از نو نگاه بسیار کوتاهی به مناسبات ابرقدرت های بازار جهانی و شیوه های برخورد آنان بیندازیم و توانائی رژیم برای خفه کردن مردم را از زاویه مناسبات و شیوه های آنان مورد ارزیابی قرار دهیم.

## ۲) محدودیت حاصل از استراتژی بازار جهانی

می دانیم که "بازار جهانی" صحنه بهره کشی از راه معامله و مبادله است. استراتژی بازار جهانی بر گردش سرمایه بنا شده است. با آن که استراتژی سازان بازار جهانی از هر مدتی برای حفظ منافع خود و حوزه های تحت نفوذ شان به تاکتیک خشونت و کشتار سر می زنند، اما عملیات نظامی، استراتژی و شیوه دائمی این بازار نیست. برای نمونه، برای به دست آوردن کنترل در عراق، استفاده از نیروی نظامی و اشغال این کشور ضرورت پیدا کرد. نیرو اعزام و عراق اشغال شد. اما بر خلاف دوره بهره کشی استعماری، حالا که کنترل مورد نظر در عراق به دست آمده، نیروهای اشغالگر آمریکائی و غیره، بدون صرف وقت، دست ها را برای تقلیل هر چه سریع تر نیروهای خود در عراق بالا زده و بازگشت هر چه سریع تر به دوره بهره کشی بدون خشونت را در برنامه قرار داده اند. چرا؟ زیرا که اولاً اساس کار بازار جهانی بهره کشی امپریالیستی از راه مبادله، معامله و گردش سرمایه انجام می گیرد، و در ثانی بر خلاف دوره استعماری، امروزه تکنولوژی جدید راه "هدایت از راه دور" را به روی اربابان بازار جهانی باز کرده است. این است که امروزه اقدامات نظامی و خشونت بار صرفاً به عنوان راه حل های اضطراری، تکمیلی و موقتی مورد استفاده قرار می گیرند. این چگونگی در مورد رژیم های وابسته به بازار جهانی هم صدق می کند. درست است که ابرقدرت های بازار جهانی برای پیشبرد برنامه های شان، در مواقع ضروری، به عوامل و حکام وابسته خود اجازه می دهند که برای کنترل اوضاع، به خشونت و سرکوبی روی آورند و حقوق فردی و اجتماعی مردم را زیر پا بگذارند. اما این اجازه، موقتی و محدود به زمان، مکان و شرایط است. از این روست که عوامل محلی ایثان باید هر چه زودتر به دوره مدارا و صلح آمیز با مردم برگردند و اگر هم سر می برند، "با پنبه ببرند". رژیم ایده آل برای آنان رژیمی است که منافع شان را با کمترین خشونت و کمترین خلل در حقوق اولیه بشر حفظ می کند.

## ۱- رژیم دیگر بیش از این نمی تواند

در همین رابطه هم هست که **جریانات اصلاح طلبی** در درون رژیم جمهوری اسلامی و بازی های "دو خردادی"، "جنبش سبز" و مانند اینها به وجود آمده و می آیند. در واقع، این جریانات، محصول شرط و شروطی است که از سوی رهبران بازار جهانی به رژیم ایران دیکته و تحمیل می شود. به نظر اروپائیان حامی رژیم، رژیم جمهوری اسلامی باید می توانست و بتواند از تکیه به سرنیزه و تعرض وحشیانه کمیته جی ها عبور کرده، خود و سرکوبش را **قانونی جلوه دهد**. مردم باید به دروغ هم که شده، فکر کنند که رژیم اسلامی و گردانندگانش با رأی و گزینش آنان بر سر کار آمده، و با رأی آنان برکنار می شوند. این است که رژیم مجبور به اجرای بازی رأی گیری و رقابت و دعوا بین موافق و مخالف، یا بین این و آن جناح مثلاً "محافظه کار و اصلاح طلب" است. این شرط و شروط همچنین به جنگ قدرت بین رهبران رژیم دامن می زند و اختلافات داخلی آنان را غیرقابل حل می سازد. و گر نه، هیچکدام از اینان نه از نظر شرعی به اصل انتخاب و رأی مردم اعتقاد دارند، و نه تا کنون پس از سی و چند سال، حرفی علیه مبانی اساسی این رژیم بیان کرده، یا قولی در مورد آزادی های اساسی مردم به زبان آورده است. به بیان بهتر، از زاویه مبانی اساسی رژیم اسلامی، **همه رهبران و جناح ها**، بی توجه به نام و عنوانشان مثل همدند، همفکر اند و در واقع، نه فرقی با هم و نه دلیلی برای دعوا و اختلاف دارند.

حالا با این شرط و شروطی که اربابان بازار جهانی پیش کشیده اند، رژیم جمهوری اسلامی دیگر قادر به از سرگیری سرکوبگری های گذشته اش نیست. نمی تواند از نو اوین ها را به قتلگاه روزانه مردم بی دفاع تبدیل سازد. نمی تواند دسته دسته از معترضین خردسال را مورد تجاوز قرار داده و سر به نیست بکند. نمی تواند مخالفان خود را به یکباره ترور کند، یا یکبار دیگر با اعدام هزاران زندانی به تسویه زندان های سیاسی دست بزند. دیگر پروانه شکار رژیم برای یک چنین کشت و کشتار های دسته جمعی لغو شده است.

این البته نه به معنی قطع سرکوبگری، تجاوزات و بی قانونی ها، بلکه محدود شدن توان رژیم برای سرکوبگری مخالفانش است. یعنی رژیم تهدید می کند، می ترساند، به کشت و کشتار گذشته خود ارجاع می دهد، فتوای کشتار صادر می کند و حتی جمعی را هم با شکنجه و بی قانونی سر به نیست می کند، اما دیگر بیشتر از این نمی تواند. این حداکثر وحشیگری اش است، یا به بیان دیگر، از عهده بیش از این ها بر نمی آید.

## ۲- فرصتی دوباره برای اعتراض و نافرمانی

بدیهی است که در این شرایط جدید، ابراز مخالفت، طلب آزادی و دموکراسی و خواست حکومت لائیک در ایران بسیار آسان تر و ممکن تر از سابق است. ابراز "نافرمانی و قهر مدنی" آسان تر

است. سازماندهی نافرمانی جمعی کمتر قابل ردیابی و تعقیب است. چهاردیواری های خصوصی و مرادفات بین خویشاوندان و دوستان بیشتر امن است. این است که دیگر رابطه متقابل بین مبارزه و اعتراضات مردم با دیکتاتوری رژیم تغییر یافته است. قبلاً اگر اعتراض بیشتر با سرکوبی بیشتر جواب داده می شد، حالا برعکس، هر چه سکوت و ترس ناشی از خفقان اولیه بیشتر ادامه بیابد، دیکتاتوری نهادی شده هم به همان صورت ادامه خواهد یافت. بدین معنی اگر مردم بتوانند خود را از ترس و ارباب گذشته رها کرده و به اعتراضات نرم و بدون خشونت جمعی ادامه دهند، رژیم قدم دیگری جز تهدید ندارد تا بردارد. اجازه کشتار و سرکوبگری دوران اولیه خود را در دست ندارد تا هر چه خواست بکند یا بتواند بکند. در نتیجه، هر چه اعتراض و اعتراض کننده فراوان تر و جمعیت بیشتری به نافرمانی و قهر مدنی پیوندند، همان اندازه، ناتوانی رژیم برای اجرای شیوه های سرکوبی قرون وسطائی اش، آشکارتر شده، و شرایط برای هر چه بیشتر عقب راندن رژیم از جایگاه استبدادی اش آسان تر خواهد شد. این چگونگی را می توان در برخورد فعلی رژیم با اعتراضات و انتقادات مردم در کوچه و بازار و سائط نقلیه شهری دید. آنان دیگر به اینجا رسیده اند که این اعتراضات و انتقادات توده ای مردم را "زیر سیلی رد بکنند"، چرا که نه اجازه برخورد با میلیون ها آدم معترض را دارند و نه می توانند این همه آدم را تحت تعقیب قرار داده، دستگیر و مجازات بکنند. این است که اگر مردم بخواهند و رهبری شوند، می توانند این حوزه آزادی و اعتراض خود را گام به گام گسترش داده و رژیم را مجبور و محکوم به عقب نشینی کنند.

## جنبش بدون سر و نافرمانی فرد فرد ما

می بینیم که بی آینده کردن رژیم بسیار ساده و آسان است، اما در عین حال، می دانیم که عمومیت دادن نافرمانی و قهر قابل رؤیت همانند هر کار جمعی نیازمند سازماندهی و رهبری است. این است که مبارزه با رژیم و براندازی آن نه بدون رهبری به نتیجه مطلوب می رسد و نه بدون سازماندهی قابل اجراست. این دو اما درست آن مواردی اند که مردم ایران فاقد اند<sup>۷۰</sup> و برای پیشبرد مبارزات و نتیجه گیری هر چه سریع تر از جانبازی های شان باید بتوانند به وجودشان بیاورند. این واقعیت البته تعهد و مسئولیت فرد ها را از بین نمی برد. کسی نمی تواند به سبب آن که سازماندهی و رهبری نیست، خود را در خدمت رژیم قرار دهد، یا به صرف این که در پایداری خود تنهاست، یا مثلاً مقاومت فردی او تأثیر چندانی در براندازی رژیم نمی گذارد، همکاری خود با

---

<sup>۷۰</sup> برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه در بخش اول این کتاب.



رژیم را توجیه کند. درست است که پیشبرد جمعی و سازمان یافته مبارزه آزادیخواهانه یک ضرورت تاریخی است و توان فعالیت های فردها را به شدن تحت تأثیر قرار می دهد، اما نباید فراموش کرد که هر جمعی از فردها تشکیل می شود. تا زمانی که فردها تغییر نکنند، جمع نیز تغییر نمی کند، و تا **فردهای پیشگام** بر پا نایستاده اند، **جمع پیشگام** نیز شکل نمی گیرد. در واقع اگر در مثال مناقشه نباشد، میتوان نتیجه گرفت که همانگونه "یک بز گر گله را گر می کند"، "یک بز رهائی طلب" نیز "گله" را به حرکت و عصیان هدایت می کند.

شکی نیست که مبارزات **فردها** بدون **رهبری سازمان یافته جمعی** با مسائل و مشکلات فراوانی رو به رو می شوند، اما این به معنی بی تأثیر بودن اقدام و مبارزه اجتماعی-سیاسی "فردها" نیست. در واقع، رابطه فرد و جمع در اینجا، مثل رابطه بین مرغ و تخم مرغ است. وجود یکی باعث به وجود آمدن دیگری است. هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و همدیگر را تقویت می کنند. در نتیجه، در این شرایط حساس که **ملت ایران فاقد هر دو ضرورت رهبری و سازماندهی است**، نه فقط مسئولیت فردها منتفی نیست، بلکه جنبش رهائی بخش ایران بیش از هر زمان دیگر، به **دخالت سیاسی، مقاومت، شجاعت، نافرمانی، قهر و فداکاری فردها نیاز دارد** و از مبارزان آنان تأثیر می پذیرد. در یک چنین شرایطی هر فردی باید بتواند نقش کلیدی و محوری ایفا کند. هر فردی باید بتواند به نقش رهبری در آید و به کارها و مبارزات خود سازمان دهد. هیچ فردی نیست که نتواند یک فرد دیگر را با خود همراه ساخته و به راه آگاهی و آزادی گام بردارد، و هیچ نفری هم نیستند که قادر نباشند به یاری همدیگر، برای آگاه شدن و آگاه کردن با فرد سومی پیوند بخورد. **دانه سازماندهی و رهبری** در همین نهادهای کوچک کاشته می شود. کافی است یکی از اینان رشد کند و بال و پر بگشاید. مشکل **سازماندهی و رهبری** حل خواهد شد.

بحث در این مورد در فصل "چه باید کرد" ادامه خواهد یافت.